



سوسیالیسم کارگری

نشریه سیاسی-تحلیلی سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان

سنبله ۱۳۹۹، سپتامبر ۲۰۲۰

شماره ۵۹

دولت پوشالی به رهبری اشرف غنی و حامیان محلی و جهانی آن که طی این سالها به مردم محروم و تُهی دست از جمله کارگران فقر فروخته و خود از پی غارت هست و بود آنها به سرمایه‌های هنگفت و نجومی دست یافته اند در این تراژیدی و مصیبت عظیم شریک هستند. قدرت حاکمه ارتجاعی و سیستم و مناسبات حاکم بورژوازی طی این دو دهه با وجود سرازیر شدن منابع کلان مالی هیچ اقدامی در جهت بهبود رفاه مردم و ایمن ساختن زنده گی مردم از آفات و حوادث طبیعی انجام نداده است. همین اکنون صدها انسانی که زیر صدهامن خاک در شهر چاریکار دفن شده اند و مردم زحمت کش و محرومی که همه دار و ندار شان را از دست داده اند هیچ امکانات لازم و

ادامه در صفحه ۲

اعلامیه ابراز همدردی و همبستگی با قربانیان سیلاب‌های اخیر

نتیجه جاری شدن سیل در پروان دستکم صد نفر، در ولسوالی سروبی کابل نوزده نفر، در کاپیسا هفده نفر، در میدان وردک هفت نفر، در پنجشیر سه نفر، در ننگرهار دو نفر و در پکتیا یک نفر جان باخته اند. افزون بر این شمار کسانی که در پی بارش باران و جاری شدن سیلاب آسیب دیده‌اند به هزاران تن می‌رسد و بیشتر از دو هزار خانه به صورت کلی و یا قسماً تخریب و مزارع زیادی نیز نابود شده است.

ریزش باران و جاری شدن سیلاب در شهرها و مناطق دیگر کشور از جمله شهر چاریکار مرکز ولایت پروان حادثه طبیعی هولناک و مصیبت‌باری بود که باعث مرگ و به نیستی کشیده شدن تعداد زیادی از مردمان محروم و تُهی دست شد. بر اساس اطلاعات و گزارش‌های رسیده در اثر این سیلاب‌های مدهش تا اکنون ۱۵۱ تن کشته و ۲۵۰ تن دیگر زخمی شده‌اند. طبق گزارش منابع رسمی دولت پوشالی در



در این شماره: توهم در شناخت دشمن! (صفحه ۳)؛ اعلامیه پایانی کنفرانس یازدهم... (صفحه ۴) پیرامون سیلاب‌های اخیر (صفحه ۵)؛ توضیحات جدید طالبان بعد از لویه جرگه... (صفحه ۶)؛ سراب "صلح" طالبان - امریکا و کابوس بی‌پایان مردم (صفحه ۷)؛ راه حل دموکراتیک با سنت قبیلوی؟ (صفحه ۱۱)؛ مصاحبه برنامۀ "باهم" با کبریا سلطانی (صفحه ۱۲)؛ حجاب در اسلام (صفحه ۱۳)؛ لویه جرگه سنگر ارتجاعی... (صفحه ۱۶)؛ آراء و نظرات فلاسفه و دانشمندان در باره دین (صفحه ۱۹)؛ در دفاع و حمایت از اعتصابات و مطالبات جنبش طبقه کارگر... (صفحه ۲۴)

از جوانان تحصیل کرده، زنان پولیس و کارگر شفاخانه، دوکتوران بدون مرز توسط شان کشته، اسیر و تیرباران شده و ده ها قریه و قصبه و مکتب و شفاخانه را آتش زده و ویران کرده اند، این ۴۰۰ قصاب دیگر نیز به همین زودی به فرمان غنی و اراده امریکا آزاد می شوند و طالبان نیز دارند به قدرت سیاسی بر گردانیده می شوند؛ به یقین تاریخ دهه هفتاد بار دیگر دارد تکرار می گردد.

قربانیان می شتافتند و برای نجات جان مردم گیرمانده زیر آوار تلاش نمایند. رژیم پوشالی و مناسبات حاکم همراه با کلیت نیروهای ارتجاعی از اسلام سیاسی تا ناسیونالیسم تباری دشمن هستی، آزادی و رفاه و سلامت مردم به ویژه کارگران و اقشار محروم و تهی دست اند؛ نباید فریب اشک تمساح ریختن و ابراز همدردی و همدلی آن ها از سر تعلق اتنیکی و تباری را خورد بل باید دست رد محکمی به سینۀ آن ها زد و در صدد ایجاد آلترناتیوی شد تا زمینه خلاصی و رهایی از محرومیت و سازمان دادن به یک زنده گی شاد، آزاد و برابر انسانی فراهم گردد.

زنده باد سوسیالیسم!

یاد جانباخته گان و قربانیان حوادث اخیر گرامی باد!
شورای مرکزی سازمان سوسیالیست های کارگری
افغانستان

۶ سنبله ۱۳۹۹؛ ۲۷ اگست ۲۰۲۰

لویه جرگه سنگر

ارتجاعی دولت پوشالی

شده شان پا گذاشته می شود، و با کار و پیکار و فعالیت آگاهانه خویش مردم و جامعه را به آینده درخشانی که خود نیز جزء آن هستند، امیدوار بسازند.

تاریخ گواه است که ارتجاع و سرمایه داری در هر مقطعی برای رسیدن به اهداف شان از عقبمانده ترین روش ها استفاده کرده اند، لذا دنباله روی از ارتجاع چیزی جز ویرانی، غارت، عقب مانده گی و پشیمانی بار نیاورده و بار نمی آورد؛ و دنباله روی از رهبران و تیکه داران قومی باعث افزایش و باز تولید افکار فرقه گرایی و تعصب و ناسیونالیسم می گردد. در سناریوی اول آزاد سازی ۴۶۰۰ روپات آدمکش طالب که سد ها تن

ضروری بی در دسترس ندارند. حاکمیت بورژوازی و حامیان آن که می تواند از کیسه مردم زمینه زنده گی پر حشمت و جلال برای قاتلان و چپاولگران را فراهم آورند و یا میلیون ها افغانی خرج لویه جرگه مشورتی نمایند تا زمینه رهایی جانیان طالب و مشروعیت پروژه "صلح" امریکا و سهم دادن به طالبان فراهم گردد، قاصر و ناتوان از بیرون آوردن اجساد و تلاش برای نجات کسانی است که زنده به گور شده اند.

سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان، ضمن اظهار همدردی با بازمانده گان و ابراز تأثرات عمیق نسبت به جانباختن صدها زن، کودک و مرد و نا بودی دار و ندار مردم زحمت کش در این حوادث جانگداز، معتقد است که مردم باید در تجربه زنده گی روزانه شان در این دو دهه اخیر دریافته باشند که با حاکمیت بورژوازی و مناسبات کاپیتالیستی و به اعتبار تعلق تباری حاکمان هیچ تغییر بنیادی و رفاهی در جهت بهبود شرایط زنده گی شان رونما نشده است؛ و قرار نبوده و نیست که سرمایه امپریالیستی و قدرت حاکمه ارجحیتی به منافع مردم قایل باشد. آنچه که برای نظام سرمایه داری و طبقه بورژوا ارجح و مقدم است نه جان و هستی انسان ها بلکه سود و منافع بورژوازی و حاکمیت آن است، ورنه قدرت حاکمه و نیرو های امپریالیستی حامی آن می توانستند به ساده گی با هزینه کردن بخش ناچیزی از سود حاصله و ثروت اجتماعی برای پیش گیری از تلفات جانی و خسارات مالی ناشی از سیلاب آب روها و موانعی را افزاز نمایند و یا در اولین فرصت با وقوع این حادثه دردناک، با امکانات ماشینی که در اختیار دارند به نجات

"انکال مختلف مالکیت و

شرایط هستی اجتماعی را

روبنای جمعی از انواع

احساس ها و بندارها و

شیوه های ویژه تفکر و

جهان بینی پوئانده است.

مجموع طبقه تمام روبنا

را بر پایه شرایط مادی

خود و مناسبات وابسته

به آن ایجاد می کند و به

آن شکل می دهد."

(کارل مارکس هجدهم برومر لوئی بناپارت)

زنده باد سوسیالیسم!

نوهی در شناخت دشمن



یونس سلطانی

پرده دین به کار برده شده و در مقاطعی این چینی (مذاکرات بین الافغانی) هم کار برد دارد. ترکیب جدید هیأت مذاکره کننده طالبان و انتخاب قاضی القضاة قبلی طالبان، شیخ مولوی عبدالحکیم حقانی، کسی که گفته می شود بعد از قتل رهبر قبلی طالبان که در حین ورود از ایران به پاکستان در حمله پهپاد از میان برداشته شد، قرار بود به عنوان رهبر طالبان برگزیده شود، به حیث رئیس تیم، برنامه طالبان را در مذاکرات دوحه روشن می سازد. آنها با استفاده از بند اول قانون اساسی، می توانند رویای حفظ "دست آورد" های بیست ساله دولت های پسا طالبانی را به آسانی یک حباب بترکانند. واقعیت گفته های ما مبنی بر ماهیت متضاد ادامه در صفحه ۱۰

جریان های متعددی در افغانستان وجود دارند که با بیم و امید به نتایج مذاکرات بین الافغانی چشم دوخته اند. جریان های مذکور که به جریان های مدنی مسمی اند، اکثراً با اجندا های متفاوت در شکل، در بستر همین نظام با گرفته و رشد یافته اند و بقای شان بسته گی به ادامه مناسباتی دارد که پس از بر اندازی امارت اسلامی طالبان تا امروز در دستور کار بوده است. حفظ قانون اساسی و دفاع از دست آورد های حاصل از بیست سال پسین حکومت های پوشالی کرزی و غنی، متجلی ارزش های مدنی آنها و بیروکرات های منتصب به دولت است که در بهترین حالت تنها ضمانتی است برای تأمین شرایط ابقا خود شان. در پس چهره های معصوم و نگران جریان های مدنی خواست ادامه مناسبات حاکم اجتماعی در چار چوب نظام حاکم به خوبی قابل رویت است.

اما یکی از چالش های پیش پای جریان های مدنی پافشاری آنها در حفظ قانون اساسی است که در ذات خود متناقض است. قانون اساسی در پهلوی تأکید بر حقوق شهروندی بر اقتضای دموکراسی، تطبیق شریعت اسلامی در همه امور زنده گی انسان ها را در محور قرار داده و هر نقدی که تقدس دین را خدشه دار کرده و خلاف موازین شریعت باشد، جرم می شمارد.

پس از تجربه امارت اسلامی طالبان، گنجاندن ماده تطبیق شریعت اسلامی در قانون اساسی امر تصادفی ای نبوده بر عکس با دقت برنامه ریزی شده است. این حربه ای است که آگاهانه برای پنهان کردن تضادهای طبقاتی در پس

به دنبال صحنه آرای ها و زمینه سازی برای آزادی هزاران زندانی جنایتکار که مسؤول حملات انتحاری، قتل، ویرانی، شکنجه و زورگویی اند و نادیده گرفتن قربانیان جنگ کثیف جاری سرانجام برنامه مذاکرات "بین الافغانی" دو جناح یک سیستم واحد در دوحه می رود که زمینه عروج طالبان را در قدرت رسمیت بخشد. از همان آغاز لشکرکشی آمریکا به افغانستان و انتقال مصون رهبران بلند پایه طالبان به پاکستان، مشخص بود که گزینه استفاده از طالبان در برنامه های آتی آمریکا و متحدان غربی آنها چه برای مصرف در رقابت های داخلی آنها و چه در سطح بین المللی در تقابل با نیروهای رقیب آنها همچنان محتمل است.

تلاش برای رسمیت یافتن قدرت سیاسی طالبان با ادغام آنها در ساختار دولت همزمان که می تواند در آستانه انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا به عنوان تبدیل شدن یک نیرویی تروریست و دشمن، به متحد استراتژیک قصر سفید، دست آوردی برای ترامپ به حساب آمده و هم تلاشی باشد برای به خط کردن جریان های ارتجاعی در افغانستان که وجهه مشترک همه آنها داشتن پایگاه اجتماعی مشابه و تأمین منافع آنهاست که در گرو موجودیت و ادامه مناسبات حاکم سرمایه داری در افغانستان می باشد.

سوسیالیسم کارگری د
افغانستان د کارگرانو او
زیار ایستونکو غریدی،
راشی د هر راع طبقاتی جبر
پر ضد دغه غرلا جگ او
بلنه لاپسی پراخه کړو!

تل دوی د کارگری طبقی پبوستون!

اعلامیه پایانی کنفرانس یازدهم سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان

مبدول بدارد و مصوبات و تصامیم اتخاذ شده کنفرانس را در مرکز فعالیت‌هایش قرار دهد. سرانجام کنفرانس وارد مبحث انتخاب اعضای شورای مرکزی و تعیین ارگان‌های تشکیلاتی و مسئولین آن‌ها گردید؛ شورای مرکزی از میان اعضای خودش یک تن از رفقا را به دبیری شورای مرکزی برگزید و کار کنفرانس یازدهم و مباحث آن در یک فضای شاد رفیقانه با سخنرانی کوتاه اختتامیه دبیر جدید شورای مرکزی به پایان رسید.

زنده باد سوسیالیسم!

شورای مرکزی سازمان سوسیالیست‌های
کارگری افغانستان

۲۸ اسد ۱۳۹۹ / ۱۸ اگوست ۲۰۲۰



طالبان - امریکا، شریک ساختن و یا واگذاری کامل قدرت به طالبان و تبعات سیاسی و اجتماعی بلند مدت و ماندگار آن را در برداشت، ارائه نمود. پس از ارائه گزارش سیاسی اعضای شرکت کننده مباحث و ارزیابی‌های ارزشمند شان را در مورد روندهای جاری و تحولات سیاسی افغانستان بیان نمودند. در بخش گزارش عملکرد تشکیلاتی در فاصله بین دو کنفرانس (کنفرانس دهم و یازدهم)، گزارش فعالیت‌های کمیته تشکیلات داخلی، تشکیلات مرکزی، کمیته نشرات و سایت‌ها و مدیای اجتماعی از جانب مسئولان آن‌ها ارائه شد. در بخش ارزیابی از وضعیت عینی سازمان از مقطع کنفرانس دهم تا امروز شرکت کننده‌گان به ضعف‌ها، کمبودها و راه حل برای برون رفت از آن‌ها پرداختند و تعیین استراتژی تشکیلاتی جهت رفع و رجوع وضعیت کنونی و فایق آمدن بر معضلات را سنجیده و به شورای مرکزی جدید وظیفه سپردند تا با تشخیص و تعیین اولویت‌ها، به فعالیت نظری و ارتقای تئوریک از یک جانب و جهت پیشبرد و بهبود فعالیت عملی سازمان از جانب دیگر، به ویژه در داخل، به جلب و جذب نیرو و گسترش تشکیلات توجه بیشتری

کنفرانس یازدهم سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان به تاریخ ۱۵ اگوست ۲۰۲۰ مطابق ۲۵ اسد سال ۱۳۹۹ با پخش سرود انترناسیونال و یک دقیقه سکوت به نشانه گرامیداشت یاد جانباخته‌گان راه آزادی و سوسیالیسم و از جمله رفیق نعمت‌الله شریفی یکی از فعالان سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان که چندی پیش بر اثر بیماری سرطان جان باخت کار خود را آغاز کرد. کنفرانس یازدهم به دلیل پاندمی کرونا آنلاین از طریق اینترنت و برای یک روز برگزار گردید که نماینده تشکیلات داخلی تمام مراحل کار آن حضور فعال و مؤثر داشت. در آغاز برای گرامی داشت از زنده یاد شریفی، رفیق "فرامرز ستوده" یکی از مسئولان تشکیلات گزارش فشرده‌یی از زنده‌گی و کارنامه سیاسی رفیق را به سمع کنفرانس رسانید.

پس از تصویب آیین نامه و تعیین هیأت اداره کننده جلسات کنفرانس دبیر شورای مرکزی سخنرانی افتتاحیه و گزارش سیاسی مبسوطی به کنفرانس ارائه نمود که تحلیل مهمترین روندهای جاری در جهان و منطقه و نیز ارزیابی از اوضاع سیاسی افغانستان، به ویژه تحولات جاری و پروسه "صلح"

بگذار طبقات حاکم در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولتاریا در این میان چیزی جز زنجیرهای خود را از دست نمی‌دهند، اما جهانی را به دست خواهند آورد!

پیرامون سیلاب‌های اخیر



فرامرز ستوده

صدها تن و بی‌جا و بی‌سرنه شدن هزاران تن هیچ یک از مقامات از صدر تا ذیل دلیل اصلی این همه ویرانی و تلفات جانی و مالی را پیش نمی‌کشند.

کمک‌های انسانی و مدد‌رسانی یکی از میکانیزم‌های بشردوستانه برای همیاری و همکاری‌های مستقیم و آبی برای بیجا شده‌ها و آسیب دیده‌های سیل، زلزله، توفان و تبعات ناشی از حوادث اجتماعی است؛ اما برای رهایی و مصونیت همیشه‌گی مردم از آفات طبیعی و حوادث اجتماعی هیچ میکانیزمی به اندازه همبسته‌گی انسان‌های آزاده، باورمند به حقوق جهان شمول انسان در جهت سازمان‌یابی و تشکل‌پذیری طبقات تهیدست جامعه، مخصوصاً طبقه کارگر کارا و مؤثر نیست. تا زمانی که طبقات پایینی جامعه به رهبری طبقه کارگر در یک انقلاب سوسیالیستی، بورژوازی و همه‌دار و دسته‌سیستم برده‌گی مزدی را که هیچ چیز به جز سود برایش معتبر و محترم نیست به زیر نکشد و جامعه را از شر مالکیت خصوصی و کارمزدی خلاص نکند خواه نخواه فجاج طبیعی و اجتماعی در قد و قامت بلندتر و بزرگتر از فاجعه سیلاب‌های اخیر به وقوع خواهد پیوست.

مسئولیت تلفات جانی، خسارات مالی، و بیجا شدن هزاران خانواده در چند قدمی فصل زمستان مستقیماً بر می‌گردد به کارکرد نظام حاکم و حکومت‌های این دو دهه، حتا برای دادخواهی و خواست رسیده‌گی به وضعیت بی‌جا شده‌ها هم اگر باشد نیازمندی بیشتر از همه، به یک پیوند طبقاتی توده‌های مردم علیه دولت ناکاره و پر از فساد غنی و عبدالله محسوس است.

به پیش در راه همبسته‌گی صورت‌بندی‌های پایینی جامعه به رهبری طبقه کارگر علیه دولت پوشالی و کل سیستم سرمایه‌داری!

ناحیه حوادث طبیعی نشده است؛ پول‌ها و زمین‌های تخصیص یافته برای ایجاد شهرک‌ها و ساحات رهاشی از سوی مسئولان وزارت شهرسازی و مسکن با تباری مسئولان نهادهای مرتبط به اضافه وکلا، وزرا و روسا غصب شدند. در این شهرک‌ها که اکنون بیشترین به نام وکیل، وزیر، رییس، معاون، والی و اقارب وابسته به اینها مسمی است و از بعد موقعیت و اراضی نسبتاً مصون از حوادث طبیعی است بیشتر سرمایه‌داران و مقامات بلند رتبه مسکن‌گزین هستند. اما مناطقی که بیشتر در ساحات آسیب‌پذیر از حوادث طبیعی قرار دارند تحت عنوان ساحات رهاشی و شهرک حتا بدون توزیع نمره و استندرد‌های استملاک شهری از سوی غاصبان در بدل پول‌های کمر شکن برای طبقات فرودست فروخته شده و در حال فروخته شدن است. هر چند که در ابتدا از سوی مسئولان و فروشنده‌ها قول‌هایی مبنی بر ایجاد بند‌ها و آب‌گردان‌ها داده می‌شود اما بعد از فروش ساحات متذکره دیگر هیچ کسی خود را در قبال وعده‌های داده شده مسئول و پاسخده نمی‌داند.

شهرداری‌ها و ریاست‌های شهرسازی و مسکن در پهلوی نهاد‌های قضایی و اجرایی از فاسدترین نهاد‌های اداری هستند. مسئولان دولت مرکزی در تمام پرونده‌های فساد و غصب با مقامات ادارات محلی شریک‌اند. برای همان هم است که حتا با از بین رفتن

در ولایات پروان، کاپیسا، میدان وردک، ننگرهار، بامیان، پکتیا، لوگر، نورستان و جاهای دیگر صدها خانواده از اثر سرازیر شدن سیلاب به خاک و خون نشستند؛ در حد سه صد تن که اکثرآ زنان، کودکان و کهن سالان بودند حیات خود را از دست دادند؛ سرنه و همه‌دار و ندار هزاران خانواده در این تغییر موسم و آستانه سردی هوا زیر آوار گل و سنگ مدفون شد. کمک‌های نهادهای امداد رسان در سطحی نیست که مردم مناطق آسیب دیده بتوانند دست‌کم در فصل سرما همان زنده‌گی بخور و نمیر پیش از سیلاب را داشته باشند. دولت همان گونه بی‌که در قسمت کمک‌های اولیه مخصوصاً کشیدن اجساد و گیرمانده‌ها ناکام بود در بخش مساعدت‌های بنیادی هم تا هنوز کاری انجام نداده است.

طبقات پایینی در جامعه چه آنها که طعمه خشونت‌های طبیعت مانند سیل، زلزله، توفان و غیره می‌شوند و چه هم آن‌های که در حملات انتحاری، جنگ و خشونت‌های اجتماعی قربانی می‌شوند همه اساساً قربانی نظام نابرابر، انسان‌ستیز و سودمحور نظام سرمایه‌داری است. در افغانستان مخصوصاً در این دو دهه اخیر گویا صدها میلیارد دلار از سوی دولت هزینه توسعه و انکشاف شهرها شده است، اما از مرکزی‌ترین بخش پایتخت تا آخرین کلان‌شهر و روستا کم‌ترین توجهی برای آسیب‌شناسی زنده‌گی مردم از



توضیحات جدید طالبان بعد از لویه جرگه کدام موارد را

آشکارتر می‌سازد؟



بریالی حنیفی

دینی و آزاد گذاشتن تمامی دکان‌ها و کانون‌های فاسد مذهبی و تولید بی‌انتهای شبکه‌های ملاحا و روحانیون ضد ترقی و تجدد و فعال نگهداشتن ده‌ها هزار مدرسه دینی، به اوج قهقرایی خود می‌رسد که خواه ناخواه زمینه‌ها را برای گسترش پروژه طالبانیزه ساختن افغانستان بیش از پیش مهیاتر ساخت.



سوم - جنبه دیگر مسأله آنست که همان طوری که سوسیالیستهای افغانستان بارها تأکید کرده بودند، طالبان در نظر و پراتیک پرچم اسلامی پاکستان را به شانه می‌کشند. اینهم به برکت کثافتکاری‌های همین دو دهه حکومت‌های فاسد در افغانستان است. آنها عملاً در حکم سربازان پاکستان و متحد با آنها نه تنها هزاران راکت پراگنی و حملات سرحدی‌های آنها را به کتر و کندهار استقبال می‌کنند بلکه عملاً می‌خواهند دوباره سرنوشت مردم افغانستان مانند دوران امارت اسلامی آنها توسط پاکستانی‌ها رقم زده شود، به خاک‌های مرزی افغانستان برایشان اجازه عبور بدهند و حتی سرزمین کشمیر را نیز باید ملحق به پاکستان بدانند و همه این‌ها، یعنی متأسفانه پیروزی همان عمق استراتژیک پاکستان.

وخیالپردازی آنها از ریشه غلط و اشتباه بوده. زیرا طالبان باور دارند که رهایی زندانیان شان چه با جرگه و چه بدون جرگه نمایانگر قدرت سیاسی و نظامی آنها و تمکین قدرتهای بزرگ جهانی به اتوریتة طالبان و اسلام سیاسی بود و است، نه کدام بخشش. آنها به تجربه ثابت ساختند که هم می‌جنگند هم می‌کشند، هم زندانی خود را رها می‌کنند و هم ادعای دولت اسلامی ساخت خود را دارند.

دوم - اما چرا طالبان چنین می‌اندیشند؟

در قدم اول اگر به میراث چرکین بیست سال گذشته حکومت‌های کزری و غنی در افغانستان نظر انداخته شود، دیده می‌شود که در طول این مدت نه تنها جنگ و نبرد علیه تروریسم طالب غایب بود و تلاش برای استحاله تفکر طالبانی موجود نبود بلکه تا جایی که امکان داشت سیما و فیگور طالب و تفکری طالبانی، هم از منظر اسلامی، هم از منظر پشتونولی و هم از منظر تجلیل سنت‌های فرتوت دهات و قریه جات در افغانستان، مورد تکریم، پشتیبانی و حمایت قرار گرفت و هیچ گاه برای شکل دادن به یک سیستم زنده گی مدرن، متجدد و جدایی مذهب از سیاست و حکومت داری، کوچکترین امکانات کشوری و جهانی به کار گرفته نشد. برخلاف یک پارلمان دزد و سیستم انتخاباتی سراپا مفسد که در جهان نمونه نداشت یک سیستم بیمار احزاب سیاسی جهادی، یک حاکمیت سراپا فاسد، یک بازتولید عمیق ترین فرهنگ ارتشا و دزدی میان جامعه، یک حقوق بشر کاذب، تأمین یک سیستم بخشایشگر برای تمام سران و جنایتکاران چهار دهه جنگ و تراژیدی در افغانستان که عدالت انسانی در پای آنها قربانی گردید، بخشی از کارنامه‌های این دو دهه را می‌سازد که با باز گذاشتن لجام گسیخته مسیر ترویج خرافات

نکاتی را که در زیر می‌خوانید سرخط حرفهای سخن گوی طالبان، «سهیل شاهین»، با تلویزیون «شمشاد» و بعد از لویه جرگه مشورتی است.

◆ نیروهای امنیتی نه اسلامی هستند و نه هم ملی.
◆ ما به نام حکومت افغانستان چیزی را به رسمیت نمی‌شناسیم و با هیچ گروهی با نماینده گی از حکومت افغانستان مذاکره نخواهیم کرد.

◆ تمام القاب و افتخارات بیست سال گذشته مردود است، از قبیل القاب و اعزازی چون مارشالی برای دوستم و فهمم، قهرمان ملی، شهید صلح، شهید وحدت ملی و ...

◆ اگر قرار باشد افغانستان قهرمان ملی داشته باشد پس برای ما و ملت مجاهد افغانستان قهرمان ملی «حقانی» است نه «مسعود».

◆ ناقضین حقوق بشر همچون کارمندان استخبارات باید به کیفر اعمال شان برسند.
◆ نیروهای امنیتی زیر نظر و اثر اشغال تشکیل شده است و نیاز به اصلاحات جدی در صفوف خود دارند تا اسلامی شوند.

◆ افغانستان در موضوع کشمیر باید از داعیه برحق جمهوری اسلامی پاکستان حمایت کند.

اول - این توضیحات توسط طالبان، عملاً مخالفت آشکار آنها را بار دیگر علیه تملق سیاسی بی که در لویه جرگه به نفع طالبان انجام یافت نشان می‌دهد. این اظهارات آن عده خوشبین‌های کله پوک جامعه سیاسی افغانستان را که تصور می‌کردند طالبان اهلی شده اند و می‌شود به حیث شریک‌های بی‌خطر قدرت به آنها نگاه کرد، متقاعد ساخت که داستان

سراب "صلح" طالبان - آمریکا و کابوس بی پایان مردم



فهم آزاد

مفتخوار و جنایت پیشه از قبل چپاول و غارت دار و ندار جامعه ثروت‌های نجومی اندوخته و اسب مُراد شان را همچنان می‌تازانند؛ با وجود این همه دهشت و بربریت، حاکمیت پوشالی که بخش وسیعی از کارگزاران و مجریانش همتا و همجنس طالبان و داعشیان هستند، تحت فشار قدرت حاکمه امپریالیسم آمریکا و با تأیید و حمایت قدرت های امپریالیستی و منطقه‌یی دیگر، گله و وحوش طالب را در ازای آماده شدن رهبران شان به میز "مذاکره بین‌الافغانی" از زندان‌ها رها ساخته و در ضمن قباح‌زدائی از جانیان اسلامی طالب از سران و مجریان آن صلح گدایی می‌نمایند.

قدرت حاکمه به رهبری غنی پس از پایان جنجال‌ها و دغل کاری های انتخابات و ادعای کاذب یک دست بودن قدرت، مانند گذشته توانسته بر تناقضات و تعارضات درونی جناح‌های متخاصم حاکمیت فایق آید و دولت او که در منگنه فشار ارباب و خطر فروپاشی از درون مواجه است و دارد سوت پایان حاکمیتش از جانب حامیان جهانی از جمله آمریکا زده می‌شود، هنوز هم ساده لوحانه به الطاف نیوکانسرواتیوها و نیوفاشیست‌ها در قدرت حاکمه امپریالیسم آمریکا به رهبری ترامپ و یا هم به بازگشت دموکرات‌ها به قدرت حاکمه ایالات متحده چشم امید دوخته و چنین می‌پندارد که بورژوازی جهانی و دول سرمایه‌داری منافع درازمدت و استراتژیک شان در افغانستان و منطقه را در خدمت بقای حاکمیت پوشالی او قربانی و یا در معرض خطر قرار می‌دهند. این توقع و توهم ساده لوحانه در وضعیت و شرایطی ابراز می‌گردد که نظام سرمایه داری جهانی از جمله آمریکا به دلیل شیوع پاندمی کرونا در بدترین وضعیت اقتصادی و اجتماعی قرار دارند و هنوز ادامه در صفحه ۸

کشور می‌پردازند؛ تکیه طالبان و حامیان آن بر خشونت لجام‌گسیخته در حقیقت نقض آشکار "توافق‌نامه صلح" آمریکا و طالبان به شمار می‌رود اما از نظر قدرت حاکمه آمریکا این درجه از به کاربرد خشونت به خصوص که قربانیان "غیرخودی" و اهل افغانستان اند، مجاز شمرده می‌شود. این بخشی از سناریوی مشارکت طالبان در قدرت و شکل بخشیدن به "امارت اسلامی" سرمایه است؛ طالبان باید در هیأت یک نیروی پیروز و مقتدر ظاهر شوند تا متاع صلح و حاکمیت منبعث از آن بتواند کل سناریو و استراتژی مورد نظر سرمایه جهانی به رهبری آمریکا را در اذهان عمومی جهان و مردم دردمند افغانستان موجه و قابل پذیرش سازد.

این سناریو؛ و همچنان درویره گی، درمانده گی و ناگزیری رژیم پوشالی از گردن نهادن به اراده قدرت حاکمه آمریکا و متحدان منطقه‌یی و جهانی آن، علی‌الرغم قیل و قال میان تُهی سردمداران حاکمیت مبنی بر دفاع از "ارزش‌ها" و "دست‌آوردها"ی هجده سال اخیر، امید برای داشتن یک آینده صلح‌آمیز و رفاه و سعادت را پیش‌تر از گذشته در میان مردم ستم‌دیده و طبقات فرودست تیره و کم‌رنگ ساخته است. قرار بر این است که مردم بین طاعون طالب و حاکمیت آن و آفت جنگ و کشتار یکی را ترجیحاً بپذیرند. مصائب و مشکلات هولناک اجتماعی-اقتصادی، که همچنان باعث و بانی آن سیستم و ساختار حاکم کنونی و سرمایه‌داری جهانی است کارگران و مردم زحمت کش را در تنگناهای بی‌شماری قرار داده و اشرف غنی خود با وقاحت تمام به آن معترف است که در حکومت تحت رهبری او و در مناسبات بورژوایی حاکم ۹۰ درصد مردم زیر خط فقر و با درآمد کمتر از ۲ دالر در روز زنده گی شان را می‌گذرانند، در حالی که یک اقلیت

چند ماه از مراسم امضای توافق‌نامه صلح آمریکا و طالبان از یک سو و "توافق‌نامه سیاسی" یا در واقع تقسیم دوباره قدرت میان دو جناح قدرت حاکمه به رهبری اشرف غنی و عبدالله عبدالله از سوی دیگر می‌گذرد. طالبان و حامیان در منطقه همچنان بر طبل جنگ علیه دولت پوشالی به رهبری غنی و مردم افغانستان می‌کوبند و در کنار فقر گسترده تنور جنگ و کشتار گرم‌تر از گذشته است.

با امضای موافقت‌نامه صلح میان آمریکا و طالبان بورژوازی جهانی، کارشناسان و رسانه های موجب بگیر همه نوید پایان جنگ و کشتار را در بوق و کرنا کردند و با خدعه و تدویر تلاش نموده و می‌نمایند تا یک دست شدن نیروهای ارتجاعی در رکاب و خدمت به امپریالیسم آمریکا را در اذهان مردم عاصی و گرفتار در چنبره فقر، ارتجاع، بربریت و کشتار تحت عنوان کذائی صلح و دست‌یافتن به ثبات و امنیت القاء نمایند. اما آشتی طالبان و آمریکا در عمل چیزی جز تشدید هرچه گسترده‌تر جنگ و حملات خونبار بر ضد مردم بی‌گناه و بی‌دفاع نبوده است. تداوم جنگ و وخامت اوضاع نابسامان اقتصادی در کنار اپیدمی کرونا از مردم، به خصوص کارگران و طبقات فرودست جامعه هر روزه قربانی می‌گیرد. با افزایش حملات سبانه و توحش کم‌نظیر نیروهای سیاه‌جنایتکار اسلام سیاسی در قامت طالبان، داعشیان و جریان های دیگر اسلامی-قومی و پورش آن‌ها به شفاخانه‌ها و مکاتب و مکان های دیگر در این چند ماه پسین تعداد زیادی از زن و مرد و کودک به شکل فجیعی به قتل رسیده اند. مردم بینوا و بی‌پناه که در میان این دو صف ارتجاعی گیر مانده اند همچنان تاوان پروژه صلح آمریکا و طالبان رادر گوشه و کنار

سراب "صلح" طالبان - امریکا...

چاره‌ی برای بیرون شدن از بحران اقتصادی و تبعات سیاسی-اجتماعی آن در چشم‌انداز نیست.

همان‌گونه که در عمل شاهد هستیم، برخلاف ادعای نیوکان‌ها در گذشته و دیدگاه‌های نیولیبرال روشنفکران و نظریه‌پردازان حامی نظام سرمایه‌داری و مشتاق پروژه دموکراتیزاسیون بورژوا-امپریالیستی هدف حمله و جنگ امریکا پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ و برانداختن رژیم طالبان نه دموکراتیزه کردن حیات اجتماعی، نه رهایی زنان و نه هم مبارزه با تروریسم بین‌المللی بود؛ چون تروریسم بین‌المللی از آن میان جنبش اسلام سیاسی خود محصول دکترین نظامی امپریالیسم امریکا از گذشته‌های دور تا این دم است. این دیگر حتی برای کوتاه‌بین‌ترین روشنفکران و فعالان عرصه سیاست افغانستان نیز باید روشن شده باشد که هدفی که امریکا از حمله به افغانستان تعقیب می‌کرد/می‌کند تأمین و تحکیم منافع استراتژیک اش در آسیای میانه و در معبر استراتژیکی است که جغرافیای افغانستان نقطه تلاقی آن به شمار می‌رود. مخصوصاً وقتی به رقابت کنونی قدرت‌های جهانی و منطقه‌یی به خصوص رقابت چین و امریکا برای شکل دادن به نظم بین‌المللی بر مبنای منافع استراتژیک شان نگاه شود؛ اگر این چشم‌انداز مبنای باشد آنگاه درک و

فهم این مسأله که حضور امپریالیسم امریکا در افغانستان یک حضوری با اهداف درازمدت و امپریالیستی است خیلی هم غامض و پیچیده نیست و نباید باشد. علاوه بر آن سیاست کنونی امریکا، پروژه صلح و مشارکت طالبان در قدرت سیاسی هیچ منافاتی با اهداف استراتژیک و بلندمدت امریکا در افغانستان و منطقه نداشته و ندارد. آن چنان که به لحاظ تاریخی نیز محرز است در مناسبات بین‌المللی به ویژه در دوران معاصر که دیگر دوران یکه‌تازی بلامنع امریکا به عنوان یگانه قدرت برتر اقتصادی پایان یافته است و رقابت سرمایه‌های مختلف برای شکل یافتن نظم جدید بین‌المللی در سطح جهان مایه اصلی رقابت‌ها و تخصصات بین دولت‌ها را می‌سازد و بر این اساس سیاست خارجی قدرت‌های امپریالیستی از جمله امریکا در خدمت تأمین مناطق نفوذ و تحکیم آن برای عملکرد سرمایه‌های خودی قرار داشته و دارد.

با توجه به تحولات جاری در عرصه سیاست بین‌المللی، به ویژه تقابل چین و امریکا بر سر هژمونی اقتصادی بر جهان، و سر بر آوردن قدرت‌های دیگر در منطقه، امریکا آن موقعیتی را که با اشغال نظامی افغانستان پس از یازدهم سپتامبر در این منطقه مهم استراتژیک کسب کرده است به همین ساده‌گی از دست نخواهد داد؛ هرچند برخی تحلیل‌گران سیاسی در افغانستان به خصوص آن کسانی که گوشه چشمی به سران طالبان به عنوان نماینده سیاسی ناسیونالیسم تباری و یا شئونیسیم پشتون دارند این روزها از "فتح مبین" طالبان و شکست امریکا و پایان حضور فعال آن در افغانستان حرف می‌زنند، اما واقعیت این است که سرمایه امپریالیستی امریکا حضورش در افغانستان را با به کار گماردن طالبان و سهم ساختن آن در قدرت سیاسی دنبال خواهد کرد و این جابجا کردن مهره‌ها نقض استراتژی بست و گسترش ساحة نفوذ و تحکیم و تداوم آن نبوده و نیست. مشخصاً در این دوره ایجاد مناطق نفوذ و تحکیم آن یک شرط مهم و حیاتی برای هر قدرت امپریالیستی از جمله امریکا است. هدف بنیادی حضور امریکا در

با توجه به تحولات جاری در عرصه سیاست بین‌المللی، به ویژه تقابل چین و امریکا بر سر هژمونی اقتصادی بر جهان، و سر بر آوردن قدرت‌های دیگر در منطقه، امریکا آن موقعیتی را که با اشغال نظامی افغانستان پس از یازدهم سپتامبر در این منطقه مهم استراتژیک کسب کرده است به همین ساده‌گی از دست نخواهد داد؛ هرچند برخی تحلیل‌گران سیاسی در افغانستان به خصوص آن کسانی که گوشه چشمی به سران طالبان به عنوان نماینده سیاسی ناسیونالیسم تباری و یا شئونیسیم پشتون دارند این روزها از "فتح مبین" طالبان و شکست امریکا و پایان حضور فعال آن در افغانستان حرف می‌زنند، اما واقعیت این است که سرمایه امپریالیستی امریکا حضورش در افغانستان را با به کار گماردن طالبان و سهم ساختن آن در قدرت سیاسی دنبال خواهد کرد و این جابجا کردن مهره‌ها نقض استراتژی بست و گسترش ساحة نفوذ و تحکیم و تداوم آن نبوده و نیست. مشخصاً در این دوره ایجاد مناطق نفوذ و تحکیم آن یک شرط مهم و حیاتی برای هر قدرت امپریالیستی از جمله امریکا است. هدف بنیادی حضور امریکا در

انتشار منظم، بهبود کیفیت و**نشر مستمر سوسیالیسم کارگری****در گرو همکاری، کمک مادی و****معنوی شما است. برای ما خبر و****مقاله بفرستید، نشر به را****بخوانید و به دوستان تان****معرفی نمایید!**

سراب "صلح" طالبان - امریکا...

کاپیتالیستی از جمله چین و امریکا را تشدید نموده و جهان شاهد یک جنگ سرد جدید با چاشنی تقابل ایدئولوژیک شده است که پیامد بلندمدت آن شکل گیری صفتبندی‌های جدیدی در صحنه سیاست بین‌المللی خواهد بود.

بنابراین با شکست پروژه دموکراتیزاسیون امپریالیستی امریکا در افغانستان دکتورین جدید قدرت حاکمه امریکا به رهبری ترامپ که در واقع همان متاع کهنه با ظاهر جدید یعنی اتکا به نیروهای سیاه ارتجاعی است، تدوین و دارد تحت عنوان "واقعیت‌های اجتماعی" و "ثبات سیاسی" اجرائی می‌گردد. ادعاهای دیروزی مبنی بر "دموکراتیزه کردن حیات اجتماعی مردم" و "رهایی زنان" با "درک واقعیت‌ها و هنجارهای حاکم در افغانستان" جاگزین می‌گردد. این نشانه قدرت و صلابت طالبان و جنبش‌هایی از این دست و قماش نیست که در یک چنین موقعیتی قرار گرفته‌اند، بل این "ثبات سیاسی" مورد نظر امریکا که تابع منافع بلندمدت و استراتژیک آن در منطقه می‌باشد است، که طالبان و در کل ارتجاع اسلامی - قومی را به خدمت می‌گمارد؛ و ترکیبی از بلاهت مذهبی، سنت‌های عصر حجر و عصبیت‌های قومی را به منزله ویژه گی فرهنگی و بومی و واقعیت سیاسی جامعه افغانستان به رسمیت شناخته و پس از غسل تعمید جنبش اسلامی طالبان در دوحه قطر آن را در یک چنین موقعیتی برای ادای نقش مناسب و در خدمت تحقق و تأمین منافع استراتژیک امریکا آماده می‌سازند. صدا البته که این همسویی طالبان - امریکا و جنبش اسلام سیاسی در کل یک امر جدیدی نیست. از گذشته‌های دور شاهد همسوئی منافع امپریالیسم امریکا با جنبش‌های ارتجاعی اسلامی نه تنها در افغانستان بلکه در سایر کشورهای خاورمیانه نیز بوده ایم؛ انطباق منافع این جنبش‌ها و منافع کاپیتالیستی و امپریالیستی بار دیگر جنبش اسلامی در هیأت طالبان را از نظر منافع امپریالیستی امریکا مطلوب ساخته

است. به همین دلیل امریکا نیروهای اسلامی و ناسیونالیسم های قومی این یاران جنگ سردی اش را بار دیگر در هیأت یک دست به قدرت سیاسی می‌کشاند تا در وضعیت جدید و تقابل منافع بلوک های رقیب نقش شان را به عنوان پاسدار منافع امریکا و متحدان جهانی و منطقه‌یی اش اداء نمایند. جمهوری اسلامی یا امارت اسلامی سرمایه که یک رأس اصلی آن را طالبان تشکیل خواهند داد، گزینه مطلوب، قابل اتکاء و پذیرش امریکا در مناسبات جدید بین‌المللی است.

از این منظر رژیمی که قرار است بر محوریت طالبان شکل بگیرد نه فقط پاسدار منافع امریکا است بلکه برای بورژوازی جهانی به ویژه دول کاپیتالیستی جهان نیز با توجه به وضعیت جدید در عرصه سیاست بین‌المللی مطلوبیت دارد؛ رژیم تئوکراسی در شکل امارت اسلامی طالبان در دهه نود میلادی نیز مطلوبیتش را در مهار، کنترل و منکوب کردن آحاد جامعه نشان داده است و از این جهت در فردای جلوس دوباره به قدرت سیاسی از طالبان در رأس حاکمیت انتظار می‌رود که توان سرکوب جنبش‌های اعتراضی رادیکال اجتماعی از جمله جنبش کارگری - سوسیالیستی را که در مخالفت با عواقب اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مناسبات و سیستم مسلط شکل خواهد گرفت در خدمت و حفظ مناسبات کاپیتالیستی و تأمین قدرت و منافع صاحبان سرمایه و طبقه بورژوا نشان دهد. از منظر جنبش ناسیونالیسم تباری پشتون و ارتجاع اسلامی نیز جنبش سیاه طالبان به حیث یک نیروی "منجی" مدافع ارزش‌های ملی - اسلامی شایسته و مطلوب و مستحق اقتدار سیاسی شناخته شده و از همین حالا بر تن سران طالبان ردای خلعت می‌پوشانند و به این اعتبار جانیان طالب با حمایت آشکار امریکا و شرکای منطقه‌یی و جهانی اش در موقعیتی رانده شده‌اند که سرنوشت جامعه را در همراهی سایر نیروهای اسلام سیاسی یکسره و در همه عرصه‌های سیاسی - اجتماعی رقم خواهند زد.

از همان آغاز طرح مصالحه امریکا با طالبان روشن بود که

ادامه در صفحه ۱۰

تول تاریخ، د طبقاتی مبارزی
تاریخ دی، د زببناک گرو او
زببناک شوونکو طبقو تر منغ، د
محکومو او حاکمو طبقو تر منغ،
د ټولنی د تکامل په مختلفو
پړاونوکی او هم دا چی دغه
مبارزه هغه ځای ته رسېدلی ده
چی زببناک شوونکی او ستم
شوونکی طبقه (کارگره طبقه) نور
نشی کولای زببناک‌گری او
ستم‌گری طبقی (پانگه والې) جغ
نه خلاصی و مومی مگر دا چی په
عین حال کی ټوله ټولنه د تل لپاره
د زببناک او ستم له قېد نه
ورغوری.

(مانېفست کمونېست)

**دین دم عمیق، آلف و
علوف زجر آور و
احساسات یک دنیای بی
رحم است. دین
همانگونه که روح ارواح
بی روح است، افیون
توده ها است.
(کارل مارکس)**

سراب "صلح" طالبان - امریکا...

دولت پسا انتخابات، با وجود همه چالش‌ها و ادعاها یک دولت گذار برای فراهم آوردن زمینه‌های شکل‌گیری و مهندسی "امارت اسلامی سرمایه" است. این پروسه دارد با اما و اگرهایی که لازمه همه بده و بستان‌های نیروهای متخاصم است، به سرانجام مطلوب می‌رسد که چیزی جز شکل‌گیری ساختار سیاسی جدید بر محوریت طالبان و حفظ و ضمانت منافع استراتژیک امرکا بوده نمی‌تواند. در دنیای واقع و در متن تعارض منافع طبقات مختلف اجتماعی، و مهمتر از آن حفظ منافع سرمایه امپریالیستی است که تلاش‌های کنونی برای دست‌یابی به نوع ثبات سیاسی معنی می‌یابد. از این جهت دولت غنی ناگزیر شده است که به بهانه تعیین سرنوشت ۴۰۰ زندانی باقی‌مانده طالبان که خطرناک خوانده می‌شوند "لویه جرگه اضطراری مشورتی" را فرا بخواند تا به رژیم‌ی که قرار است سر کار بیاید مشروعیت حقوقی و اجتماعی کسب گردد و همچنان به پروسه شکل‌گیری یک چنین دولتی سرعت بیشتری بخشیده شود؛ بناءً التزام به "صلح" و قطع مخاصمه از جانب دولت پوشالی قبل از هر نیاز دیگری از اینجا ناشی می‌گردد. الزامات سیاسی و مهمتر از آن عامل اقتصادی یک فاکتور عینی و مادی محکم جهت تلاش و تقلا برای دست‌یافتن به نوعی ثبات سیاسی است. صلح با طالبان و جناح‌های منشعب از آن و حزب اسلامی حکمتیار و سرانجام زمینه‌چینی برای ساختار سیاسی جدید که تکنوکرات‌ها و تئولبرال‌هایی از جنس اشرف غنی در آن قرار است نقش منشی و پادو "امیرالمؤمنین" را بازی نمایند از این ملزومات و منفع‌های مادی و عینی ناشی شده و آن را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. به همین دلیل هم است که حاکمیت پوشالی و حامیان آن در سطح منطقه و جهان حاضر شده اند تمام دست‌آوردهایی که بدان مباحث می‌کردند از جمله «گشایش» به نفع زنان، دموکراسی و جامعه مدنی را با جانی‌ترین، درنده‌ترین و زن‌ستیزترین نیروها به معامله گذاشته و قربانی منافع قدرت طلبانه‌شان نمایند.

نوهی در شناخت دشمن

جریان‌های مدنی و نقد جوهر دین، نه صرفاً نقد قرائت طالبانی از دین، در جریان مذاکرات بین‌افغانی، روشن خواهد شد.

توهم نیروهای چپ در توصیه برای ایجاد جبهه‌یی بر ضد طالبان و متشکل از فعالان جریان‌های مدنی، بدون تردید ناشی از عدم درک ماهیت آن جریان‌ها است. آنها وجهه مشترک آن جریان‌ها و طالبان را در پیوندشان به سرمایه‌داری نمی‌بینند. آنها متوجه نیستند در جنگی که در یک سوی آن سرمایه‌داری و جریان‌های مربوط به آن قرار داشته باشد، در سوی دیگر آن صف کارگران (ولو به عنوان طبقه‌ای در خود) قرار دارد. و این صف بندی نشان دهنده ماهیت طبقاتی جنگ است.

نقش ناسیونالیسم تباری و دین را در جنگ جاری در افغانستان که در کنفرانس بن نهادینه گردید، نمی‌توان نادیده گرفت. برنامه مخصوصاً اشرف غنی در استفاده از تبارگرایی برای ایجاد یک پایگاه اجتماعی، که دیگر نه تنها از کنترل خارج شده بلکه بر عکس موجودیت دولت او را به خطر انداخته، و به هويت ظاهری جنگ در افغانستان تبدیل شده است، هم واقعیت انکارناپذیری است. اما نباید فراموش کرد ناسیونالیسم که از الزامات نظام سرمایه‌داری است، محدود به باشندگان جغرافیای سیاسی (پدیده‌ای را که ملت می‌گویند)، نمانده، به قوم و تبار تعمیم داده می‌شود. راه حل نهایی معضل، از آن جایی که سرمایه‌داری در عقب آن قرار دارد، باز هم از کوره راه مبارزه طبقاتی می‌گذرد.

مبارزه‌یی که از فعالین کارگری می‌خواهد تانیروی شان را در انسجام و سازمان‌دهی کارگران متمرکز نموده و توهم دست‌آورد از مذاکرات جناح‌های متخاصم بورژوازی و امکان تغییر توسط خرده بورژوازی را کنار بگذارند.

مطابحه برنامه "باهم"...

بالفعل است. عوامل بازدارنده تشکیل این چنین جنبش با تاسف در قدم اول پدیده ناسیونالیسم است که مانع بسیج توده‌های وسیع دور یک پلاتفرم مشترک به خاطر حقوق انسانی شان می‌گردد، موانع دیگر مثل موانع سمتی و حزبی و عقیدتی است که این موانع نه تنها در داخل افغانستان بلکه در خارج از مرزها هم افغانها را درگیر کرده است.

از جانب دیگر دولت افغانستان هیچگاهی واقعیت طالبان را به عنوان یک گروه اجیر و جنایتکار بر ملا نساخته و همواره ازان‌ها به نام اپوزیسیون، برادران ناراضی قبیح‌زدایی کرده که این باعث گردیده است که طالبان از یک گروه تروریست وحشی و اجیر به یک گروه جدی سیاسی مشروعیت داده شود و در قضایای افغانستان سهم گردند لذا بدین منظور لازم است تا با روشنگری هويت اصلی طالبان که همان گروه وحشی و اجیری است که در ایام فراغت با سرهای بریده شده سربازان فوتبال بازی میکنند و رهبران شان برای اندوختن یک سکه بیشتر از پست‌ترین اعمال دریغ نمی‌کنند افشا گردد. ضمناً بسیج زنان در یک جبهه واحد برای تامین حقوق انسانی شان و پرده برداری از عقاید عصر حجری این گروه فاشیست در قبال نصف جامعه بشری در افغانستان در اولویت قرار دارد.

امروز زنان و همه توده‌های خسته از جنگ به یک صلح واقعی نیاز دارند کارگران بی‌پناه افغانستان از کشتار و جنگ‌های نیابتی نیروهای ارتجاعی به ستوه آمده‌اند. بهبود شرایط زنده‌گی مردم و تأمین آزادی و رفاه که خواست کارگران و قشرهای محروم جامعه است، و همچنین رفع تبعیض و رهایی زنان بدون شکل‌گیری یک آلترناتیو نیرومند کارگری و سهم‌بازر زنان در آن، نمی‌تواند تحقق یابد که به یقین راه درازی در پیش است.

راه حل دموکراتیک با سنت قبیله‌ای؟



یونس سلطانی

از چنگ و دندان نشان دادن این دو رقیب به همدیگر در زمان سرکس انتخابات زمان زیادی نمی گذرد. تفاهم و تأیید نقش همدیگر در لویه جرگه نیاز مشترک این دو تن و همسویی آن با منافع سرمایه داری پیر در کاربرد از پاپولیسیم و اسلام سیاسی است. بحران های پی در پی نظام سرمایه داری که نجات از آن جز با سرنگون کردن این نظام شدیداً ضد انسانی سرمایه داری ممکن نیست، ضرورت تحمیل گروه هایی چون طالبان که محصول اسلام سیاسی است، برای استفاده از آن ها به عنوان وسیله فشار بر رقبای بین المللی و هم چنان به عنوان پارامتری برای حفظ تعادل میان قوه های متخاصم ولی مرتبط با هم در داخل برای مدیریت یک هرج و مرج کنترل شده، را روشن می سازد.

پی آمدهای چنین توافقاتی بی تردید گسترش ناامنی و مخصوصاً فقر فزاینده در میان کارگران خواهد بود که تأمین هر وعده غذای آنها و خانواده هایشان بسته گئی به فروش نیروی کار و دریافت مزد شان دارد. راه حل های بحران های ذاتی سرمایه داری عمدتاً از میان خون و آتش و کشتار وحشیانه انسانها به دست نیروهای متوحشی چون طالبان میگردد. طالبان که در آستانه سپرده شدن بخشی از وظایف شان به داعش اند، پیش شرط مذاکرات مستقیم صلح را رهایی بیشتر از ۴۰۰ زندانی ای که حتی با معیارهای دولت فعلی افغانستان نیز جنایت کار توصیف شده اند، تعیین کرده اند. غنی و عبدالله با مصرف ۳۳۰ میلیون افغانی (۴،۳ میلیون دالر) در بحرانی ترین شرایطی که دولت، طالبان و حامیان بین المللی آنها مسؤول مستقیم ایجاد آن هستند، جنایات شان را با توسل به

زبان آنها کلماتی که تعلق شخصی اشیا را به افراد می رساند (از من، از تو، از او...) وجود نداشته و آنها کاملاً با پدیده ملکیت بیگانه بوده اند. این موضوع برای کریستف کولومبوس که در شرایط اجتماعی دیگری رشد کرده بود، قابل درک نبوده از آن سبب تعجب او را برانگیخته بود.

تغییر در شکل و مناسبات تولید به صورت قهری سبب تغییر در مناسبات روبنایی جامعه از جمله فرهنگ گردیده و مهر خود را بر همه فعل و انفعالات انسان ها در همان مقطع می کوبد. سیستم اقتصادی موجود یعنی سرمایه داری که فلسفه وجودی اش بر مالکیت خصوصی و کار مزدی استوار است، بیشتر از هر زمان دیگر بر عمق فاصله طبقاتی افراد افزوده و هرگونه امنیت را از انسان ها سلب کرده است. متناسب به موجودیت این همه ناهنجاری های اجتماعی، عدم امنیت که صرفاً به کارگران محدود نگردیده و دامن افراد مربوط به هر طبقه و اقشار اجتماعی دیگر را نیز می گیرد، حرص و آز چسبیدن به قدرت نیز افزایش می یابد.

شرایط فعلی جدال قدرت در افغانستان که شدیداً متأثر از رقابت های بین المللی برای ایجاد نظم نوین بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی می باشد، بازتابی از همین میکانیسم است. خاصیت وسوسه انگیز و جذاب قدرت باعث می شود که دکتر اشرف غنی و دکتر عبدالله که به اراده آمریکا به کار گماشته شده اند، نه از سر بیسواد بلکه با عطش سیری ناپذیر حفظ و استمرار قدرت، در عصر حاضر، قرن ۲۱، به میکانیسم بدوی قبیله گرایی "لویه جرگه" چنگ انداخته و حامیان بین المللی آنها نیز به آن ابزار عهد عتیق مهر تأیید بگذارند.

جدال برای حفظ و استمرار قدرت که امکان کیفیت برتر زنده گی مادی را میسر می سازد، جدالی است به قدامت ایجاد تفاوت های اجتماعی میان انسان ها. باور عمومی از جدال انسان ها بر سر قدرت و با هر وسیله ممکن این است که گویا خودخواهی و قدرت طلبی بخشی از سرشت انسان هاست. براساس این استدلال انسان ها هر قدر هم که درست کار باشند، در مقام قدرت، برای حفظ موقعیت و ادامه قدرت از استفاده از هر وسیله و ترفندی، حتی فریبکاری و دست یازیدن به جنایت، ابا نمی ورزند.

بر مبنای معیارهای حاکم بر زنده گی در جوامعی که تقسیم ثروت های اجتماعی در آن ها غیرعادلانه بوده و امکان میزان استفاده از هستی مادی به موقعیت اجتماعی افراد ربط می گیرد، حرص و طمع به عنوان یکی از خصوصیات ذاتی انسان ها توجیه می شود. آزمندی یک فرایند ژنتیکی نبوده و انسان ها از بدو تولد حریص به دنیا نمی آیند. شرایط حاکم بر زنده گی انسان ها، عدم موجودیت امکانات و ثبات در کسب حد اقل نیازمندی های زنده گی و در نتیجه عدم موجودیت اعتماد به آینده سبب می گردد که انسان ها در صدد راه حل های فردی بر آیند، اما راه حل فردی معضلاتی که عوامل آن ریشه در نابرابری های اجتماعی دارد، در ذات خود تناقض دارد. به همین اساس است که طبقات حاکم با برنامه و به صورت سیستماتیک تلاش می ورزند تا دلیل اصلی آزمندی انسان ها مانند عوامل ناهنجاری های دیگر اجتماعی از نظرها پنهان نگه داشته شود. ولی واقعیت این است که خصوصیتی از این قبیل در انسانها کسبی بوده و متأثر از شرایط حاکم در محیط زیست آنهاست.

کریستف کولومبوس در یادداشت هایی از جریان سفر هایش که سرآغاز غارت باشنده گان "بومی" در قاره آمریکا گردید، از خصوصیات مردمانی می نویسد که در

مصاحبه برنامه "باهم" نلویزیون کانال جدید با کبرا سلطانی در مورد بازگشت طالبان و مسئله زنان در افغانستان

سیامک بهاری: بازگشت طالبان به قدرت سیاسی به چه صورت ممکن خواهد شد؟ جامعه شاهد تشکیل امارت اسلامی خواهد بود؟

کبرا سلطانی: طالبان با ایجاد ترس و ارباب توانسته اند به لحاظ روانی فضا را در افغانستان تحت تاثیر قرار داده و عملاً خود را به عنوان یک قدرت سیاسی غالب معرفی کنند که گویا می توانند با ابزار جنگ و نظامی گری به قدرت برسند و از جانی با حمایت آمریکا و کل ارتجاع منطقه، زمینه سازی برای بازگشت طالبان و سهم کردن آنها در قدرت سیاسی در افغانستان در جریان است، ولی به باور من احیانا بازگشت طالبان به قدرت سیاسی مانند دهه ۹۰ نخواهد بود.

گرچه محاسبات رهبران طالب با در نظر داشت زمینه سازی کشورهای درگیر معامله و دولت ضعیف و فاسد افغانستان برگشت دوباره امارت اسلامی است ولی واقعیت این است که طالبان همان نیروهای دهشت افکن پراکنده بی هستند که حتی یک پایگاه ثابت نظامی ندارند و فقط در روستاها بنا بر مشترکات اتنیکی جا به جا شده اند و فقط در سطح یک گروه تروریستی می توانند فعالیت کنند. این گروه قادر به مدیریت و برنامه ریزی منسجم نظامی، سیاسی، مالی و امنیتی برای افغانستان نیست لذا قدرت مدیریت و کنترل اوضاع را در افغانستان ندارند، ثانیاً همانقدر پشتوانه نظامی سیاسی طالبان به دست سرمایه داری جهانیست که از دولت افغانستان است، ثالثاً طالبان پایه توده بی ندارند مخصوصاً زنان و جوانان و روشنفکران جامعه مانع بزرگی بر بازگشت عصر تحجر و ایجاد امارت اسلامی در افغانستان است. همین اکنون فیصدی بالای جامعه از آزادی زندانیان تبه کار طالبی که در کشتار، ترور، آدم ربایی،

تجاوز، انفجار و ذرع و خرید و فروش مواد مخدر سهمیه بوده اند شدیداً ناراض اند، لذا به باور من افغانستان وارد یک جنگ فرسایشی دیگر خواهد شد تا مستقر شدن امارت اسلامی طالبی.

سیامک بهاری: در ترکیب هیات مذاکره با طالبان زنان هم گنجانیده شده اند. آیا اصولاً در این ترکیب باید شرکت کرد؟

کبرا سلطانی: بنیید فلسفه اسلام طالبی برگشت به اصل اسلام است یعنی عصر تحجر ۱۴۰۰ سال پیش، طالبان از دشمنان سرسخت آزادی زنان در جامعه اند آنها بودن زن در جامعه را عامل شر و فساد می دانند اجازه دهید یک اشاره کوتاه در زمان قدرت امارت اسلامی طالبی در دهه ۹۰ در افغانستان داشته باشم، درین دوره مکاتب دخترانه به آتش کشیده شد، مکان زنان به صورت رسمی گوشه آشپزخانه تعیین شد و زنان بدون مرد محرم حق خروج از خانه را نداشتند، مکان های فروش مواد کاموتیک و فیشن برای زنان مسدود شد. مامورین امر به معروف و نهی از منکر طالبان در جاده ها مسؤول لت و کوب زنان بود اگر رنگ برقه آنها غیر از آبی و سفید می بود لت و کوب می شدند. طالبان زنان را در ملا عام تیرباران و قصاص میکردند، میدان فوتبال (غازی استدیوم) به قتلگاه زنان تبدیل شده بود، برقه به پوشش اصلی زنان تبدیل شده بود، در قسمت بهداشت و تدای، دوکتوران مرد حق معاینه و تدای زنان را نداشتند و در واقعات حیاتی معاینات و تدای و تزریق از روی پوشش بر زنان صورت می گرفت خلاصه در طی استبداد ۵ ساله متحجرین طالبی تا سال ۱۳۸۱ فعالیت زنان در جامعه حذف شدند، امروز هم طالبان حضور زنان را روی احکام اسلامی به نوع خودشان می خواهند، آنها قانون اساسی افغانستان را ملغاً دانسته

خواستار تعدیلات بزرگ و جدی در قوانین و مدیریت در جامعه بعد از حضور در قدرت سیاسی استند.

من در عجبم بر این زنان که طالبان حتی وجود شان را در جامعه عامل شر می دانند در مذاکره با آنها از کدام حقوق و برابری صحبت می کنند فکر کنید بلقیس روشن نماینده ولایت فراه از حق آزادی بیان و ابراز نظرش در لویه جرگه نمایشی قبیله استفاده کرد با مشت و لگد استقبال شد و در حضور تکنوکرات های به اصطلاح لیبرال با رکیک ترین الفاظ از طرف مردان متحجر قبیله روبرو شد. این زنان آنجا هم حضور داشتند حتی یکی هم نگفت چرا؟

فراموش نکنید همین عروسک های بی زبان و نمایشی در سوار کردن منفورترین چهره ضد زن گلبدین حکمتیار بر گرده مردم و آزادی بیش از ۳ هزار جنایتکار جنگی او هم حضور داشتند.

و این بار بیشرمانه تر و با خفت و پر رویی برای بازگشت امارت اسلامی طالبان و سهم کردن آن در قدرت سیاسی بر خونهای رخشانها ها پا می گذارند.

سیامک بهاری: مقابله با بازگشت طالبان را چگونه باید سازمان داد؟

کبرا سلطانی: واقعیت اینست که اکثریت بزرگ مردم افغانستان از طالبان در نتیجه قساوت ها و اعمال غیر انسانی شان نفرت دارند یعنی اکثریت بزرگ زنان، جوانان و توده های مردم هم از جنگ و هم از طالبان بیزار اند ولی با تاسف چیزی که درین جا غایب است میکائیزم کشیدن این نیروی عظیم در میدان مبارزه به صورت متفق، یکدست و به صورت ادامه در صفحه ۱۰

حجاب در اسلام



نوشته صمیم آزاد

سرمایه داری به نفع زنان وضع شده و اذیت و آزار شدن زنان و دختران را جرم اعلان نموده و اکثر مردان و پسران از ترس قانون و پولیس و زندان و جریمه هم، مزاحم زنان نمی شوند.

برعکس، در جوامع اسلام زده که حجاب اجباری است، مردان و پسران نو جوان و جوان تشنه اند؛ تشنه دیدن موی و گردن و سینه و باسین زنان و دختران. چونکه بخش زیادی از آنها محرومیت جنسی دارند، آنها در کوچه ها و پارک ها و خیابانها و اتوبوس ها زنان و دختران را آزار و اذیت می کنند.

به علاوه، باید تا کید کرد که وقتی زنان توسط مردان هوسباز و زن ستیز آزار و اذیت و بی حرمت می شوند، درست این است که آنها دستگیر، محاکمه و مجازات شوند، نه اینکه نصف نفوس جامعه (زنان و دختران) در زندان متحرک پیچانده شده و مورد ظلم و ستم قرار بگیرند.

راجع به «شأن نزول» آیه فوق، «تفسیر نمونه» چنین می گوید: "آن ایام زنان مسلمان به مسجد می رفتند و پشت سر پیامبر صلی الله علیه و آله نماز می گزاردند، هنگام شب موقعی که برای نماز مغرب و عشاء می رفتند بعضی از جوانان هرزه و اوباش بر سر راه آنها می نشستند و با مزاح و سخنان ناروا آنها را آزار می دادند و مزاحم آنان می شدند. آیه نازل شد و به آنها دستور داد حجاب خود را بطور کامل رعایت کنند تا به خوبی شناخته شوند و کسی بهانه مزاحمت پیدا نکند."

می بینید که راجع به شأن نزول آیه فوق گفته شده است که به خاطر چند تن از جوانان هرزه و اوباش که بر سر راه زنان مؤمنه که برای عبادت به مسجد می رفتند، می نشستند و با مزاح و سخنان ناروا، آنها را آزار و اذیت می کردند.

خیلی عجیب است! به جای آن که جوانان هرزه دستگیر، محاکمه و مجازات شوند، محمد آیه فوق را میاورد و حجاب را بر زنان تحمیل نماید و ادامه در صفحه ۱۴

چونکه پوشیدن حجاب به نفع شان است و آنها مؤمنه و باعفت شناخته می شوند و از آزار و مزاحمت و تعرض مردان هوسباز و متجاوز محفوظ می مانند. و اما اگر آنها حجاب نپوشند، توسط مردان آزار و اذیت و بی حرمت خواهند شد.

آیا همینطور است؟ به هیچوجه. آیا در ایران که پوشیدن حجاب اجباری است، زنان و دختران امنیت دارند و توسط مردان آزار و اذیت و بی حرمت نمی شوند؟ آیا زنان و دختران افغانستانی که حجاب می پوشند، توسط مردان و پسران جوان در کوچه ها و خیابانها آزار و اذیت نشده و نمی شوند؟ واقعیت این است که خیابان آزاری زنان و دختران در ایران، افغانستان و بقیه جوامع اسلام زده خیلی گسترده است. زنان و دختران تجربه های تلخ و دردناکی از آزار و اذیت خیابانی دارند. مردان و پسران جوان در سر کوچه ها و خیابانها می نشینند و به زنان و دختران متلک می گویند، به سینه ها و باسن هایشان دست می زنند و آنها را بی حرمت می سازند. در طی چند سال گذشته گزارشات زیادی از خیابان آزاری زنان و دختران منتشر شده است. خیلی از زنان و دختران خاطرات تلخ شان را از مزاحمت و دست اندازی مردان و پسران منتشر کرده اند. در اعتراض به آزار و اذیت شدن زنان و دختران در خیابانها کبرا خادمی شورت آهنی درست نمود و در خیابان کابل گشت زد.

در جوامع پیشرفته سرمایه داری که حق آزادی پوشش برسمیت شناخته شده و زنان و دختران چادر، روسری، برقه و روپنده نمی پوشند، آنها امنیت بیشتری دارند، بی حجابی زنان و دختران در اذهان مردان و پسران جوان عادی شده، چشمان شان از دیدن موی و گردن و سینه و باسین زنان و دختران پُر شده و محروم از دیدن شان نیستند. به همین خاطر اکثر مردان مزاحم زنان و دختران نمی باشند. البته عده بی از مردان عقبمانده و هوسباز در آن جوامع هم پیدا می شوند که زنان و دختران را آزار و اذیت نمایند. اما تعداد شان به اندازه جوامع عقبمانده و اسلام زده خیلی گسترده نیست. همچنین، در اثر مبارزات احزاب مترقی و زنان پیشرو برخی قوانین مترقی در جوامع توسعه یافته

حجاب زندان متحرک زنان است. حجاب سمبول تحقیر، بی اختیاری، بی حقوقی، برده گی و فرودستی زنان است. محمد حجاب را بر زنان تحمیل نمود و آنها را اسیر مردان ساخت.

آیا حجاب در قرآن اجباری است یا اختیاری؟ آیات قرآن نشان می دهند که حجاب در اسلام اجباری است. معمولاً اسلام گرایان می گویند که حجاب برای مصونیت زنان از تعرض و آزار و اذیت مردان اجباری شده است. این سخن شان اهانت به مردان است. آنها همه مردان را ضعیف النفس، وحشی و متجاوز فکر می کنند. فکر می کنند که به محضی که مردان موی و گردن و سینه های زنان و دختران را ببینند، تحریک می شوند، کنترل شان را از دست می دهند و بر زنان تجاوز می کنند. برای این که زنان از تعرض و آزار و اذیت شدن محفوظ بمانند، باید حجاب بپوشند. یکی از آیات حجاب، آیه ۵۹ سوره احزاب است. به آیه ذیل توجه فرمایید:

سوره الاحزاب، آیه ۵۹: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأُزْوَاجِكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ۚ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ ۚ أَلَّا يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ ۚ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا. (ترجمه مهدی الهی قمی: ای پیغمبر (گرامی) با زنان و دختران خود و زنان مؤمنان بگو که خویشان را به چادر فرو پوشند، که این کار برای اینکه آنها (به عفت و حریت) شناخته شوند تا از تعرض و جسارت (هوس رانان) آزار نکشد بسیار نزدیکتر است و خدا (در حق خلق) بسیار آمرزنده و مهربان است.)

ترجمه مکارم شیرازی: ای پیامبر! به همسران و دختران و زنان مؤمنان بگو: «جلابایا [= روسری های بلند] خود را بر خویش فروافکنند، این کار برای اینکه شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند بهتر است؛ (و اگر تاکنون خطا و کوتاهی از آنها سر زده توبه کنند) خداوند همواره آمرزنده رحیم است.

آیه فوق به محمد دستور داده است که: به دختران و زنان خود و زنان مسلمان بگو که خود را با چادر ببوشانند.

حجاب در اسلام

اختیار و آزادی پوشش نصف نفوس جامعه را سلب می کند. در واقع، محمد قربانیان را مجازات کرده است. این است عدالت محمد و خدایش!

آیت الله مکارم شیرازی راجع به آیه فوق در «تفسیر نمونه» چنین می نویسد: «در قسمت اول می گوید: «ای پیامبر! به همسران و دختران و زنان مؤمنین بگو: جلابها [روسری های بلند] خود را بر خویش فرو افکنند این کار برای این که شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند بهتر است» و اگر تاکنون خطا و کوتاهی از آنها سر زده توبه کنند (یا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّلزَّوْجِكَ وَ بَنَاتِكَ وَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ).

هدف این است که زنان مسلمان در پوشیدن حجاب سهل انگار و بی اعتنا نباشند مثل بعضی از زنان بی بندوبار که در عین داشتن حجاب آن چنان بی پروا و لاابالی هستند که غالباً قسمتهایی از بدنهای آنان نمایان است و همین معنی توجه افراد هرزه را به آنها جلب می کند. و از آنجا که نزول این حکم، جمعی از زنان با ایمان را نسبت به گذشته پریشان می ساخت، در پایان آیه می افزاید: «خداوند همواره آمرزنده و مهربان است» (وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا).

هر گاه از شما تاکنون در این امر کوتاهی شده چون بر اثر جهل و نادانی بوده است خداوند شما را خواهد بخشید، توبه کنید و به سوی او باز گردید، و وظیفه عفت و پوشش را به خوبی انجام دهید.

حقیقت این است که آیت الله ها و اسلامیون زنان را طعمه فکر می کنند و مردان را وحشی. بجای آن که مردان زن آزار و وحشی را کنترل و مجازات نمایند، به زنان دستور می دهند که خود را با چادر بپوشانند تا آزار و اذیت نشوند.

عده زیادی از ملاها و اسلام گرایان زنان و دختران را مثل چاکلیت فکر می کنند و مردان را تشبیه به مورچه ها و مگس ها می کنند. با این نوع تشبیهات آنها هم زنان را توهین می کنند و هم مردان را. آنها چنین استدلال می کنند که: وقتی چاکلیت ها پوش داشته باشند، مورچه ها و پشه ها بر آنها جمع نمی شوند. و اما اگر چاکلیت ها بی پوش باشند، مورچه ها و پشه ها بر

آنها می نشینند. می گویند که زنان و دختران هم همینطوراند. اگر زنان و دختران حجاب داشته باشند، توسط مردان آزار و اذیت نمی شوند. و اما اگر آنها بی حجاب باشند، همیشه مورد آزار و اذیت مردان هوسباز، زن آزار و بوالهوس قرار می گیرند. آنها فکر می کنند که وقتی موی و گردن و برجسته گی سینه های زنان نمایان باشند، مردان و پسران جوان بی اختیار می شوند و کنترل شان را از دست می دهند. در حالی که چنین نیست. تجربه نشان داده است که هر قدر محدودیت برای زنان و مردان بیشتر وضع شود، آنها بیشتر تشنه می شوند. به علاوه، وقتی عده یی از مردان جاهل و عقب مانده مزاحم زنان می شوند، باید چنین مردان افسار زده شوند، نه اینکه آزادی زنان سلب و آنها در زندان متحرک پیچانده بشوند. همچنین، راجع به پوشیدن حجاب، به آیه ذیل توجه فرمایید:

سوره النور، آیه ۳۱: وَقُلْ لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا ۚ وَلَا يَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ ۚ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُوثَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُوثَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِلَاحَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوْ الْطِفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ ۚ وَلَا يُضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ ۚ وَتَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.

ترجمه مهدی فولادوند: و به زنان با ایمان بگو: «دیدگان خود را [از هر نامحرمی] فرو بندند و پاکدامنی ورزند و زیورهای خود را آشکار نگردانند مگر آنچه که طبعاً از آن پیداست. و باید روسری خود را بر گردن خویش [فرو] اندازند، و زیورهایشان را جز برای شوهرانشان یا پدرانشان یا پدران شوهرانشان یا پسران شوهرانشان یا برادرانشان یا پسران برادرانشان یا پسران خواهرانشان یا زنان [همکیش] خود یا کنیزانشان یا خدمتکاران مرد که [از زن] بی نیازند یا کودکانی که بر عورت های زنان وقوف حاصل نکرده اند، آشکار نکنند؛ و پاهای خود را [به گونه ای] به زمین نکوبند تا آنچه از زینتشان نهفته می دارند معلوم گردد. ای مؤمنان، همگی [از مرد و زن] به درگاه خدا توبه کنید، امید که رستگار شوید.

آیه فوق بر نکات ذیل تأکید می کند: ۱- محمد از قول خدایش (به خودش) دستور می دهد که: به زنان مؤمن بگو که چشمان شان را از نگاه به مردان نامحرم فرو گیرند (پوشند). ۲- فروج و اندام شان را محفوظ بدارند. ۳- گردن و سینه های خود را با مقنعه بپوشانند. (مقنعه: نوعی از پوشش برای زنان است که سر و گردن و سینه را می پوشاند). ۴- زینت و آرایش خود را به بیگانه ها و مردان نامحرم آشکار نسازند. ۵- البته، اگر زنان مسلمان زینت و آرایش خود را برای شوهران، پدران، پدر شوهران، پسران، پسران شوهر، برادران، پسران برادران، پسران خواهران، زنان همکیش (زنان مسلمه)، بردگان شان (کنیزان شان) و کودکانی که از شرمگاه زنان آگاهی ندارند، آشکار سازند، اشکالی ندارد. ۶- همچنین، موقع راه رفتن، زنان نباید پاهای شان را به زمین بکوبند تا زینت شان را که پنهان نموده اند، معلوم شوند. ۷- همچنین، قرآن به مؤمنان می گوید که: به سوی خدا توبه نمایید تا خوشبخت و سعادتمند شوید.

آیه فوق نشان می دهد که حجاب در دین اسلام کاملاً اجباری است. یعنی آن چیزهای را که محمد از قول خدایش به زنان دستور داده، زنان باید رعایت نمایند.

راجع به «شان نزول» آیه فوق «دانشنامه اسلامی» چنین می نویسد: «جابر بن عبدالله بنا به نقل مقاتل چنین گوید: اسماء دختر مرثد دارای نخلستانی بود. روزی زنان مدینه نزد وی رفته بودند در حالتی که لباسی که روی لباس ها می پوشند و به آن آزار می گفتند، در تن نداشتند و از این روی زینت پای آنها یعنی خلخال و نیز گردن و برآمدگی سینه (پستان) آنها کاملاً نمایان شده بود.

اسماء به سخن آمد و گفت: این چه حرکت زشتی است که مرتکب شده و با این وضع در باغ من آمده اید. خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید و این آیه نازل گردید. و درباره این قسمت از آیه «وَلَا يُضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ» گویند: زنان در هنگام راه رفتن در میان بازار خلخال که بپا داشتند، پاهای خود را به یکدیگر می زدند و خلخال مزبور به صدا درمی آمد و به این وسیله جلب توجه مردم را به خود می نمودند با نزول این آیه از این حرکت که موجب تهییج شهوت مردان می گردید، منع گردیدند.

حجاب در اسلام

می بینید که در شان نزول آیه فوق گفته شده است که اسما دختر مرثد نخلستانی داشته. روزی عده ای از زنان مدینه نزد وی می روند و برآمدگی سینه ها، خلخال پاها و گردن شان نمایان بوده. اسما به آنها می گوید که این چه حرکت زشتی است که شما زنان مرتکب شده اید! وقتی خبر به گوش محمد می رسد، وی آیه ۳۱ سوره نور را صادر می کند تا زنان گردنهای برآمدگی سینه ها و خلخال پاها را بپوشانند.

محسن قرابتی در بخش «پیام ها» در تفسیر نور چنین می نویسد: **«در لزوم عفت و پاکدامنی و ترک نگاه حرام، بین زن و مرد فرقی نیست. «بَعْضُوا- بِنُصْن- يَحْفَظُوا- يَحْفَظُن»**

آیا زنانی که حجاب نپوشند، آنها بی عفت و فاسد آند؟! جواب من مطلقاً منفی است. زنان به علت بی حجابی هرگز بی عفت و فاسد نیستند. بی عفت و فاسد خوانده شدن زنان به خاطر بی حجابی توهین بزرگ به زنان است. اما از نظر آیت الله ها و اسلام گرایان زنان بی حجاب، فاسد و بی عفت اند. به همین خاطر آنها حجاب را بر زنان تحمیل می کنند تا به خیال شان پاکدامنی و عفت زنان را حفظ نمایند. زنان در اسلام مالک دارند و فقط مالکان شان حق دارند که موی، گردن، سینه و برشان را ببینند و لذت ببرند. اگر زنان حجاب نپوشند، به این معنی است که همه مردان از آنها لذت می برند.

قرابتی ادامه می دهد: **«جلوه گری زنان، در جامعه ممنوع است. «و لا يُدینَ زینتَهُن»** اسلام جلوه گری زنان را ممنوع کرده است. زنانی که حجاب نپوشند، آنها جلوه گر توصیف می شوند. یعنی آنها بدن شان را آشکار و نمایان می سازند تا مردان نامحرم و هوسباز از آنها لذت ببرند.

قرابتی می نویسد: **«ظاهر بودن قسمت‌هایی از بدن که به طور طبیعی پیداست، (صورت، دست یا پا) مانعی ندارد. «إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا»** مطابق به تفسیر قرابتی و بقیه مفسران اگر صورت و دست و پای زنان نمایان باشند، اشکالی ندارد، اما باید بقیه قسمت های بدن زنان پوشیده باشند تا مردان نامحرم نبینند و کنترل شان را از دست ندهند.

قرابتی ادامه می دهد: **«در این آیه، در میان انواع پوشش‌ها، نام مقنعه و روسری آمده و این دلیل بر اهمیت پوشش سر و گردن و سینه است. «و لِيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ»** یعنی زنان مسلمان باید سر و گردن و سینه هایشان را با این نوع پوشش‌ها (مقنعه و روسری) پنهان کنند.

قرابتی ادامه می دهد: **«پوشیدن هرگونه کفش و لباسی که هنگام راه رفتن، سبب آشکار شدن زیور و زیبایی‌های زن شود، جایز نیست. «و لا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ»** می بینید که در اسلام پوشیدن هر نوع کفش و لباسی که در هنگام راه رفتن، زنان را زیبا نشان بدهد هم جایز نیست. هنگامی که زنان راه می روند، نباید زیورات شان آشکار شوند. چونکه اگر آنها آشکار شوند و مردان نامحرم ببینند، مرتکب گناه می شوند.

قرابتی ادامه می دهد: **«زن، حق مالکیت دارد. «مَلَكَتْ أَيْمَانُهُن»** قرابتی دروغ می گوید. وقتی زنان حق انتخاب پوشش شان را ندارند و اختیار پوشش شان به دست اسلام و اسلام گرایان می باشد، معلوم است که آنها هیچ نوع حقوقی ندارند.

قرابتی می نویسد: **«زن، می تواند زینت خود را به زنان مسلمان نشان دهد ولی نزد زنان کفار خود را بپوشاند. «نَسَائِهِنَّ» (زیرا ممکن است آنها نزد شوهرانشان یا مردان بیگانه، آنچه را از زن مسلمان دیده‌اند توصیف کنند).»**

می بینید که قرابتی می گوید که زنان مسلمان مجازند که زینت و زیبایی خود را فقط به زنان مسلمان نشان بدهند. آنها مجاز نیستند که زینت خود را به زنان کافر نشان بدهند. چونکه اگر زنان مؤمنه زینت خود را به زنان کافران نشان بدهند، آنها با شوهران شان قصه می کنند و مردان کافر تحریک شده و هوا و هوس زنان مسلمان را می کنند.

قرابتی ادامه می دهد: **«حجاب و پوشش زن به خاطر تمایلات جنسی مردان است. لذا در برابر مردانی که میل به همسر ندارند پوشش لازم نیست. «غَيْرِ أُولَى الْأَرْبَةِ مِنَ الرَّجَالِ»**

حجاب و پوشش، واجب است. «و لِيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ» قرابتی می گوید که پوشیدن حجاب به خاطر تمایلات جنسی مردان بر زنان واجب شده است. یعنی زنان باید

حجاب بپوشند تا از لذت جویی و سواستفاده جویی مردان نامحرم، مصون باشند!

قرابتی ادامه می دهد: **«هرکاری که زینت زن را آشکار کند یا دیگران را از آن آگاه سازد ممنوع است. «لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ»** قرابتی واضح می گوید که آشکار کردن زینت زنان مجاز نیست. یعنی زنان باید زینت و زیبایی شان را پنهان کنند تا مردان نامحرم و هوسباز به فکر سواستفاده جویی و کامجویی از آنها نیفتند.

قرابتی می نویسد: **«با حفظ حجاب، حضور زن در جامعه مانعی ندارد. «و لا يُدینَ زینتَهُن» همان گونه که شرکت زن در نمازجماعت بلا مانع است. «و از کعبی مع الرأعین»**

قرابتی می گوید که در اسلام زنان فقط با داشتن حجاب حق دارند که در اجتماع حضور پیدا بکنند. یعنی آنها مجاز نیستند که بدون حجاب از خانه برآیند.

بعد از اینکه جریان اسلامی به رهبری روح الله خمینی در ایران به قدرت رسید و جمهوری اسلامی تشکیل شد، حجاب بر زنان تحمیل شد. در ۸ مارچ سال ۱۳۵۸ هزاران تن از زنان آزادی خواه و پیشرو بر علیه حجاب اجباری تظاهرات بزرگی در تهران برگزار نمودند. یکی از شعارهای زنان پیشرو و معترض ایرانی این بود: **«نه رو سری، نه تو سری.»**

این شعار آزادیخواهانه و مترقی هم بر علیه حجاب بود و هم بر علیه جمهوری اسلامی و مزدورانش. وحوش اسلامی با باتوم و چاقو و اسید به جان زنان افتادند و موفق شدند که حجاب را به زور بر زنان تحمیل نمایند.

وقتی حجاب تحمیلی باشد، آزادی و اختیار زنان کاملاً سلب شده و در زندان متحرک محبوس می شوند. جریانات اسلامی می خواهند زنان اسیر، تابع و مملوک مردان باشند. وقتی زنان حق نداشته باشد که بدون حجاب از خانه برآیند و در جامعه کار و فعالیت نمایند، معلوم است که آنها هیچ نوع حقوق و آزادی نمی داشته باشند.

تحمیل برقه، روبنده، چادری و روسری یکی از بدترین اشکال ستم بر زن است. به اعتقاد اسلام گرایان، برقه و روبنده برای حفظ زنان از دست اندازی مردان واجب شده است. آنها معتقدند که حجاب مصونیت است، نه محدودیت. گروه های اسلامیت چون طالبان، داعش، القاعده، بوکوحرام، الشباب و گروه های دیگر می

لویه جرگه سنگر ارتجاعی دولت پوشالی

زرقا فروغ

کارنامه های سیاهی هم داشته باشند. و همواره برای به دست آوردن یک سکه بیشتر از بیشرمانه ترین اعمال ابا نوزند حاصل چنین شرایطی منجر به واپسگرایی جمعی و تکرار اختناق و فاجعه انسانی است.

در چنین وضعیتی نیروهای پیشرو و آزادی خواه مجال نمی یابند و جز چند "رهبر" مرتجع و خود فروخته یا کلان بیسواد فلان قوم و یا نماینده فاسد پارلمان و یا سنا برای همه تعیین تکلیف می کنند.

جامعه ای که خود را در لبه پرتگاه و دچار بحران می یابد ناامید، بی عمل و محافظه کار شده در واقع آینه دار همان فاجعه ای می شود که ارتجاع بزرهای آن را کاشته و ثمرش را بر می دارد، به این معنی که چنین جامعه ای را آن گونه که ارتجاع خود خواسته است می چرخاند و سمت وسو می دهد، دقیقاً لویه جرگه صلح و موضوع آزاد سازی ده ها تن از تبه کاران طالبی که دست هایشان به خون هزاران کودک و زن و مرد بیگناه و بی پشتوانه رنگین است، از این نوع ناگزیری کارگران و توده های به تنگ آمده افغانستان است.

لویه جرگه ها در مجموع و لویه جرگه "مشورتی" اخیر نماد تمام قد عقب مانده ترین مناسبات و سنتهای پوسیده جامعه بشریست که دولت پوشالی کابل با استفاده از آن کرنش و زانو زدنش در برابر ابراهام آمریکا مبنی بر آزاد سازی آدمکشان طالب را پرده پوشی و ماست مالی نموده و با تظاهر به مدارا و مصالحه دست به دامان آن برده و بدین لحاظ تاریخ ارتجاع و سنتها و ابزارهای مشروعیت دهنده دوران باستان را یک بار دیگر و به گونه ای مفتضح و رنگین تکرار می نماید.

نسل جوان کارگر آگاه و ستم دیده افغانستان باید ناجی خود و هم طبقه ای های نا آگاه خویش باشند، که همواره مورد معامله قرار می گیرند و بر خون های ریخته آنان جستجو می کند. چه بسا که این رهبران در گذشته

اخیراً افرادی آشکارا بیرق خونبار طالبان را در پارک ملت در تهران برافراشتند، مگر رژیم فاشیستی ایران که آواز آزادی خواهی را در گلوی کارگران و آزادی خواهان ایرانی خفه می کند و کارگران گرسنه مهاجر را یا در آب و یا در آتش می اندازد و چوبه دار را پاسخ تمام ناتوانی اش در برابر جوانان بیدار و کارگران آگاه وسیله ساخته است؛ ناظر افراشتن بیرق طالبان در روز روشن می شود و عملانشان می دهد که حمایتگر آنان است؟

ارتجاع سرمایه داری برای رسیدن به اهدافش به هر وسیله ای دست می یازد با سنجش افکار عمومی راه کارهایی را برمیگزیند که پذیرش همه گانی داشته و بتواند توده های مردم را فریب دهد مثلاً با توجه به سطح دانش جامعه از موضوعات حساس دینی - مذهبی گرفته تا سنت های مروج و در حال احوال کنونی افغانستان دامن زدن به تعصب و قوم گرایی که بازار گرم دارد می تواند تعداد زیادی آدم را به سوی جریان های ارتجاعی بکشاند.



وقتی در جامعه تصویری بار میاورند که گویا فاجعه ای در حال رخ دادن است، طبیعی است که جامعه در چنین شرایطی دست به دامان سنتهای خاک خورده و رهبران سنتی و معامله گر برده و نجات خود و جامعه را در پرتو آنان جستجو می کند. چه بسا که این رهبران در گذشته

ما هر روز و به نحوی وارد عصر فاجعه باری می گردیم که ارتجاع، پوپولیسم، ناسیونالیسم و مذهب به اشکال گوناگون در حال رشد است، و تمام جناح های درگیر به طرز وحشتناکی درگیر عوام فریبی، چور و چپاول، کشتار و ترور و معامله گری اند، آنچه که با هزاران نیرنگ و در لفافه های عوام فریبانه به خورد مردم داده می شود نسخه های به روز شده سیاست فاشیستی و عادی سازی روند ظالمانه و بی شرمانه عادت دادن مردم به جهل و بی خبریست، عادت دادن مردم به پذیرش سیاستی که هر روز مفاهیم آزادی خواهی، مدنیت، آگاهی و تعیین سرنوشت را نابود کرده و جهالت و نفرت و تعصب را جا نشین آن می سازد که نتیجه بلافضل آن همین پشتیبانی روزافزون از پوپولیسم راست و رجوع به سنت های پوسیده قبیله ای است.

در افغانستان امروز که فاجعه مذهب، ناسیونالیسم، مواد مخدر و فقر، گرسنه گی و پاندمی کرونا در آن بیداد می کند، ارتجاع و سرمایه داری برای تحکیم قدرت خویش در منطقه و برای به دست آوردن نیاز هایش گاه به شکل فشار، جبر و اختناق خونین و ترور جمعی توده های مردم جلوه گر می شود، گاه در سیمای افکار و عقاید پوسیده و گاهی هم با تکیه بر عادات و عقب مانده گی های فرهنگی و سنتهای پوسیده قبیله ای خود نمایی می کند. کشورهای همسایه از جمله پاکستان که مزرعه و کارگاه طالب سازی اند و نسل اندر نسل طالبان را تربیه نموده و در ملاخانه های طالبی پاکستان با جلیقه های انتحاری ردیف کرده و یکی را پس از دیگری برای کشتار و انتحار افراد غیر نظامی و بی گناه در شهرها و ولایات افغانستان می گمارند، ایران هم از قافله پس نمانده است، چنان که

راه حل دموکراتیک با سنت قبیلوی؟

یک سنت عقب ماندهٔ عشیره‌یی، یعنی لویه جرگه، با این توصیف که ممثل "ارادهٔ مردم" است، توجیه می‌نمایند.

غنی در راه سهیم کردن طالبان در قدرت سیاسی، (که از آغاز ریاست جمهوری اش در آجندای کارش داشت) با زیرکی تمام می‌خواهد مس‌ؤولیت پی آمد آن را و رهایی جنایت کارانی که بر اساس گزارش نهاد های دولتی بعضی از آنها عضو آ.اس. آی اند، با یک سنت قبیلوی و (به تفسیر خودش، به شکل دموکراتیک) به دوش اعضای لویه جرگه، یا به اصطلاح نماینده گان مردم بگذارد.



افق دید این دلچک در سخنرانی افتتاحیهٔ لویه جرگه و اظهار تشکر از زنانی که با **محارم شان** به لویه جرگه اشتراک نموده اند، به خوبی آشکار می‌گردد. ولی قوانین سفر و اشتراک در گرد هم آیی‌ها یقیناً شامل حال بسته گان مؤنث اشرف غنی نمی‌گردد. لویه جرگه، این ابزار پوسیدهٔ سنت قبیله‌گرایی حتی تحمل شنیدن حرف مخالف، آن چه به عنوان نتیجهٔ لویه جرگه که از قبل برنامه ریزی شده است را نداشته و انتقاد پیچ و مهره های خود دولت را با بر خورد فزیکتی در صحن جرگه در حالی که غنی و عبدالله هر دو نظاره گرند، پاسخ می‌دهد. تأکید غنی بر این نکته که "طالبان یک واقعیت انکارنا پذیر در افغانستان است"، رگه های درشت احساس ناسیونالیستی و تبارگرایی او را به نمایش می‌گذارد و مفهوم آن این است که طالبان خودی اند و جنایت کس

حجاب در اسلام

خواهند صورت زنان و دختران هم معلوم نشوند. اگر صورت شان معلوم شود، مردان را تحریک می‌کنند. در حقیقت، آنها مردان را حیوان فکر می‌کنند که اگر صورت، گردن، سینه و موی زنان را ببینند، تحریک می‌شوند و برای کامجویی بر زنان حمله می‌کنند. در اسلام زنان جزئی از مایملک مردان بوده و فقط مالکان شان حق دارند که صورت، گردن، موی و برآمدگی سینه های آنان را ببینند.

تازمانی که دولتها و گروه های اسلامی بالای جوامع مسلط باشند، زنان از همه نوع حقوق شان محروم خواهند بود. حجاب پرچم اسلام سیاسی / اسلامیت هاست. در هر جایی که اسلام سیاسی / اسلامیتها به قدرت رسیده اند، در قدم اول حجاب را بر زنان تحمیل کرده اند.

در دوران طالبان پوشیدن برقه جبری بود. اکنون داعش همان کار را می‌کنند که طالبان می‌کردند. البته فرهنگ عقبنانده و ارتجاعی هم زنان را در بند نگه می‌دارد. در شهرهای کابل، جلال آباد، هرات، مزار و قندهار، طالبان مسلط نیستند، ولی برقه در میان بخش زیادی از زنان عقبنانده مرسوم است. مردان مذهبی متعصب و مردسالار زیادی وجود دارند که برقه را بر زنان و دختران شان تحمیل کرده اند. تعدادی از زنان از ترس خیابان آزاری مردان برقه می‌پوشند. در هر حال، چه برقه، روبنده، چادری و روسری بر زنان تحمیل شده باشد و یا زنان با اختیار خویش آن را بپوشند، این یک نوع ظلم بزرگ در حق زنان است. برقه، روبنده، چادری و روسری سمبول فرودستی و اسارت زنان، سمبول تحقیر و برده گی زنان و سمبول بی حقوقی و بی اختیاری زنان است.

باید حجاب اجباری ممنوع شود. اگرچه هم حجاب اجباری و هم حجاب اختیاری سمبول فرودستی زنان است. اما به زور برداشتن حجاب از سر زنان کار درست و خردمندانه نیست. برای لغو حجاب اجباری و قوانین ارتجاعی دیگر باید قوانین و احکام اسلام بی رحمانه و به شدت نقد شوند، باید روشنگری صورت بگیرد و آگاهی زنان و مردان بالا برده شود، باید دولتها و گروه های اسلامی از قدرت ساقط شوند،

ادامه در صفحه ۱۸

یا کسانی مربوط به خودی ها قابل اغماض و چشم پوشی است.

عبدالله یکی از منتقدین لویه جرگه قبلی بود. اما این بار با گرفتن ضمانت بودن در بدنهٔ دولت ریاست یک عنعنه قومی را که به کمک آمریکا و متحدینش به یک سنت سیاسی برای کسب مشروعیت حاکمیت ارگ نشینان تبدیل شده است به عهده می‌گیرد.

ماهیت تضمین و حفظ دست آوردهای دولت پسا طالبانی که غنی و عبدالله در هر مناسبتی آن را نشخوار می‌کنند، با تأکید مجدد غنی در از میان بردن فاصلهٔ میان ارگ، مسجد و دانشگاه، به خوبی منعکس می‌گردد.

واقعیت آنگونه که ما همواره به آن اشاره کرده ایم این است که هیچگاه ارادهٔ واقعی برای آزادی، مخصوصاً آزادی زنان در افغانستان، حتی در محدودهٔ آزادی های دموکراتیک، که در اولین گام ها مسیر آن با زدودن مردسالاری و زدودن باور هایی که مردسالاری را توجیه می‌نمایند می‌گذرد، ممکن نیست.

کوتاه این که این همه قیل و قال، ظاهر آرای و کوبیدن به دهل صلح، همه تلاش در راستای زدودن قباحت از چهرهٔ کره جنایت کاران طالب که محصول پروژهٔ اسلام سیاسی در زمین سرمایه است، می‌باشد. پایان برنامه ریزی شدهٔ لویه جرگه که نتیجهٔ آن از قبل آشکار است، آغاز مذاکرات بین الافغانی و تشکیل دولت با اشتراک سران جنایت پیشهٔ طالبان، هیچ کدام نه میتواند صلحی را در قبال داشته باشد و نه میتواند نقطهٔ پایانی بر جنگ کثیفی که مس‌ؤولیت عمدهٔ آن به دوش امپریالیسم آمریکا و متحدین بین‌المللی آن می‌باشد بنهد. همچنان علی الرغم همهٔ تلاش های متمرکز دیپلماتیک، ارتقای طالبان به عنوان یک نیروی تعیین کننده در عرصهٔ سیاست بعید به نظر می‌رسد. چون برنامهٔ غرب در ایجاد اسلام سیاسی و بازوی نظامی آن در هیأت القاعده، طالبان، داعش و تشکلات مشابه به آنها در شاخ آفریقا عمدتاً برای ایجاد بی ثباتی و امکان استفادهٔ سیاسی از بحران های ناشی از جنایات آن ها برای ایجاد بی ثباتی است نه برپایی نظم توسط آنها در قالب یک دولت.

حجاب در اسلام

حکومت کارگری (حکومت شورایی) تشکیل شود و قوانین پیشرو و انسانی تصویب و اجرا شود. این رسالت، رسالت جریانات سوسیالیست، آزادی خواه و برابری طلب است.

آراء و نظرات فلاسفه و...

: لوگوس - ۱ - بین النهرین ، هند، ایران، یونان.
نوشته علی محمد ولوی
.....

http://pfk.gom.ac.ir/article_179.htm
!

.....
کلیات آثار مارکس / انگلس، ج ۲۱ و ۲۳
.....

الانسان الكامل فی معرفة الاواخر و الاوائل، تألیف
عبدالکریم بن ابراهیم جیلی، طبع مصر ۱۳۰۴
.....

.....
فصوص الحکم ، تألیف محی الدین ابن عربی -
دارالکتب العلمیة - تحقیق ابولعلا عفیفی - ۲۰۰۳
.....

.....
بررسی لوگوس / کلمه درمجادله های کلامی
مسیحیان و مسلمانان در سده های نخستین قمری -
منصور معتمدی - ولی عبدی.
.....

.....
عقلانیت در فلسفه اسلامی - ماجد فخری ، ترجمه
فتحی زاده

صحبت مرگم منزه

Manolis مانولیس آناگنوستیکس
Anagnostakis

ترجمه: ژاله سهند

منه از حیاطهای زندان و اشک آتاکم که به مرگ محکوم گشته اند
صحبت مرگم

بیشتر از همه منهنجا در باره ما همگی را من صحبت مرگم

که رها کرده تو را می خود و رد پای او را دنبال میکنند

منه از آخرین سینه‌بانگ تو پست سربازان شکست خورده
صحبت مرگم

و هنگامی که خسته شدند آتاکم، در پست استراحت بوده اند
و هنگامی که او خیانت کرد به آتاکم، تقیض نکردند آنها

از کشته پاره لباسهای روزهای تعطیلان
و هنگامی که او ستایش شد بر گردانند سوی دیگر چشمانشان را

از فرزندان مان، به رهگذران فروش سیگار را
و بر آتاکم رفقایان تف افکنند و به صلیب کشانند

از گمبایر که بر روی کورنا پرت شدند و در زیر باران دارند مر
آتاکم را

پلاندن من صحبت میکنم
و آرام، آنها، برگزیدند را بر سر که پایان ندارد

از خانه بایر که شکاف بر میدارند بدون پنجره، به مانند جمجمه
سکاه خیره اشان تیره و تاریک شده، ناخمد

بایر بدون زندان
بر پای ایستاده و تنها در میان هولناک جمعیت

از دترالمر که آتاکم مر کنند بر روی سینه های خود

زخمهایشان را نشان مدهند

از مادران پاره که در آوارها مخرزند

از شهرهای به شعله کشیده، لاشه های در خیابان ها تلنبار شده

از شاعران چاکش، مرتعش در آستان شب

من صحبت از شبهای بر میان مرگم و قتیله در سپیده دم

کاسته میشود نور

از خط آهن منهدم شده از بار و پیکان بر روی سگنفرش خیس

<http://indefenseofgreekworkers.blogspot.com/2015/12/manolis-anagnostakis-i-speakthese.html>



آراء و نظرات فلاسفه و دانشمندان در باره دین

بخش ششم



رحمانی پیکارجو

موجود کاملاً فرق داشته است. اگر هراکلیتوس چنان که از توده های مردم متنفر نبود که نتواند به تبلیغ نظرات خود پردازد، می توانست یک مصلح دینی باشد. (راسل، ص ۴۷)

آموزه ها و نوآوری های فلسفی او را بسیاری از فلاسفه بزرگ غرب مورد توجه قرار داده اند از آن جمله می توان به افلاطون، ارسطو، هگل، نیچه و هایدگر اشاره کرد. از نیم قرن پیش از میلاد تا اکنون که دوهزار و چند صد سال را در بر می گیرد، علم و فلسفه غرب تحت تأثیر نظرات هراکلیت قرار دارد. در حالیکه او خود زیر تأثیر فلسفه متحرک و پویای شرق قرار داشت. سقراط می گفت، یک غواص دلی لازم است تا انسان کنجکاو بتواند جملات او را بفهمد. هگل، هراکلیت را روشنگری عمیق نامید که باعث تکامل آغازین و رشد کودکی علم فلسفه شد. نیچه می نویسد که آثار و نظریات هراکلیت هیچگاه کهنه نخواهند شد. به نظر مورخین سیر اندیشه بشر، افلاطون، هگل، مارکس، نیچه و فیلسوفان کلبی تحت تأثیر نظریات هراکلیت قرار گرفته اند.

۲-۲: هراکلیتوس پایه گذار دیالکتیک

امروزه منظور از دیالکتیک روش شناخت علمی و یا روش علمی شناخت پدیده هاست که بر مبنای اصول و پایه هایی چون حرکت، تضاد، تأثیر متقابل پدیده هابرمه دیگر و جهش بنیافته و به نام منطق دیالکتیک نیز یاد می شود.

در مورد کاربرد اصطلاح «دیالکتیک» در مباحث فلسفی باید یاد آور شد که هر چند ارسطو زنون التائی را با در نظر داشت پارادوکسهای مشهورش پایه گذار دیالکتیک می داند، و برخی دیگر از پژوهشگران ابن خلدون را، مگر به باور اکثر فلاسفه و تاریخ نگاران «هراکلیتوس» نخستین کسی بود که در حدود پنج صد سال پیش از میلاد لفظ دیالکتیک را به کار برد، اوبه این باور بود که جهان در حال دگرگونی و شدن و حرکت و جهش هست و هیچ چیز پایا و پا برجاست. هراکلیتوس که با اندکی ارفاق می توان او را فیلسوفی ماتریالیست به شما رآورد که در صف نخست ماتریالیست های عامیانه یونان باستان جا داشته و برخلاف پارمنیدس فیلسوف ایدآلیست همعصرش که

نام و نشانش تا امروز که دوهزار و پنجاه سال از آن زمان می گذرد این گونه مانا و پا برجا نمی بود.

او که متعلق به طبقات بالایی و اشرافی افسوس بود به تاسی از تعلق طبقاتی و خود خواهی ذاتی خودش مردم عادی و متعلق به طبقات پایینی را به دیده تحقیر آمیز و خود برتر بینانه می نگریست، و از این هم فراتر او اغلب شخصیت های شناخته شده ماقبل خویش را نیز به زشتی یاد نموده است، چنان که در مورد هومر حماسه سرای سرشناس یونان باستان گفته است که وی را باید از میان صفحات کتاب بیرون آورد و تازیانه زد، در مورد این ویژه گی هراکلیتوس در صفحه چهل و شش تاریخ فلسفه غرب راسل می خوانیم: نظر تحقیر آمیز هراکلیتوس نسبت به نوع بشر او را به این نتیجه رسانید که فقط زور می تواند انسان را وادارد که مطابق خیر و صلاح رفتار کند، می گوید: «هر حیوانی به ضرب چماق به چراگاه رانده می شود.» و در جای دیگری می گوید «خران کاه را بر طلاتر جیح می دهند.»

در رابطه به موضع گیری هراکلیتوس در برابر الاهیات و دین باوری های آن زمان می توان گفت که او نیز همانند فیثاغورس هوای پیامبری و نیمه خدایی به سر می پرورید و در صدد ایجاد دیانتی ویژه خودش بود، و برای رسیدن به این آرمان بخشی از الاهیات آن زمان را که در سازگاری بانظریه خودش می دید مورد پذیرش قرار داده و بقیه را با خشم و نفرتی بی پایان به دور می افکند. و اعلام می کند که «شعائری که در میان مردم معمولی است شعائر نامقدس است.» به علاوه، طرز تلقی او نسبت به خدا، علی رغم زبان دینی که به کار می برده «همه خداانگاران» یعنی (وحدت وجودی) بود.

و اما برتراند راسل در این راستا می نویسد: «کورنفورد هراکلیتوس را با کوسی نامیده و فیلی درر او را مفسردین اسرار دانسته است. اما به نظر من قطعات مربوط به مذهب که در آثار هراکلیتوس دیده می شود، مؤید این نظر نیست. مثلاً درجایی می گوید: «مراسمی که میان مردم معمول است مراسم نامقدسی است.» این گفته می رساند که وی در اندیشه خود مراسمی تصور می کرده است که نه تنها «نامقدس» نبوده است، بلکه با مراسم

۲ هراکلیتوس پایه گذار دیالکتیک و ایجادگر «لوگوس»

شهبزاده فیلسوف خودخواه و عزلت گزین و بدخویی که با ترک پادشاهی به نیمه خدایی رسید

۲-۱: هراکلیتوس فیلسوف خودخواه و عزلت گزین

هراکلیت یا هراکلیتوس یا هراکلیطوس (۵۴۰ - ۴۸۰ ق. م.) از معروفترین و اثرگذارترین فیلسوفان پیشا سقراطی و از هم عصران یکی دیگر از مؤثرترین فلاسفه یونان «پارمنیدس» و از آهالی اِفِه سوس، دومین شهر بزرگ یونان بود که در نزدیکی میلِتوس یا ملطیه در آسیای صغیر، ترکیه کنونی موقعیت داشت.

این فیلسوف گوشه گیر و بدخو را می توان حلقه وصل میان گزینوفان آزاد اندیش و شوخ طبع و فیثاغورس دیکتا تور و اشراف منش و جمعیت گرا به حساب آورد

در مورد زنده گانی وی آگاهی دقیق و گسترده بی دردست نیست، تنها اینقدر میدانیم که او شاهزاده ولی عهد افسوس بود و می بایست به سمت فرمانروای افسوس ارتقا نماید، اما از این سمت به نفع برادرش کناره گرفت و انزوا گزید، تا بتواند آزادانه بیندیشد و اندیشه هایش را بر زبان رانده و به نسلهای آینده و به ویژه فیلسوفان و اندیشمندان چون سقراط و افلاطون و ارسطو و اپیکورو دیگران به ارث گذارد؛ چنان که در همین راستا زنده یاد محمد علی فروغی در صفحه چهارم جلد اول «سیر حکمت در اروپا» می نویسد: «یکی از بزرگان حکمای باستان «هرقلیطوس» از اهل «افسوس» است که مردی بلند پایه و با مناعت و متین بوده، از قرار مذکور با «دارا» ی بزرگ هخامنشی مکاتبه داشته و شاهنشاه ایران او را به دربار خود خوانده و دانشمند گوشه نشینی را بر همدمی پادشاه برگزیده است» این روایت نیز می تواند گواهی باشد بر این که هرگاه هراکلیتوس دعوت شاهنشاه ایران را می پذیرفت به ناچار به فیلسوفی دریاری فرومی کاست و هرگز نمی توانست منشأ اثری باشد

آراء و نظرات فلاسفه و...

حرکت را تصویر ذهنی انسان از هستی بی حرکت می داند به این باور است که هستی خود زاده و نتیجه و برآیند حرکت است، و می گوید آنچه ما درک می کنیم نتیجه کارویا عمل اتفاقی بی است که یا پایان یافته است و یا در دست اجرا و در حال پایان یافتن است.

در تاریخ تفکر بشر تا دوران مارکس و انگلس که دیالکتیک با ماتریالیسم همگام گردید و جامعه و طبیعت و تاریخ را نیز دربرگرفت، دو نوع مختلف دیالکتیک قابل رویت هست: دیالکتیک خودبه خودی، ساده و بی تکلف ماتریالیستی که معمولاً به نام «دیالکتیک عامیانه» یاد می شود و دیالکتیک ایده آلیستی کلاسیک های بورژوازی که در فلسفه آلمانی از کانت تا هگل به چشم می خورد. جدا از این اشکال اساسی تاریخی، عناصر مهمی از دیالکتیک در بسیاری از متفکران وجود دارد. دیالکتیک عامیانه با درجات مختلف در جهان بینی ها و باور های همه تمدن های باستانی موجود است به گونه مثال در بودیسم اولیه، که جهان را به صورت پیدایش مداوم درک می کرد، همچنان دیدگاه ابتدائی دیالکتیک با تصورات فلسفی چین باستان، به ویژه تائوئیسم در پیوند بود. و اما پیشرفته ترین فرم دیالکتیکی عامیانه در سپهر فلسفه یونان باستان و به ویژه در جهان بینی های فلاسفه قرن ششم قبل از میلاد این سرزمین به منصف ظهور ننشست، که مشخص ترین و اثرگذارترین شان هراکلیتوس بود. انگلس به این باور بود که در همه فیلسوفان آن زمانی یونان، دیالکتیک خود ساخته بی دیده می شود. چنانکه سقراط روش خاص خودش را در مباحثات و گفت و شنید هایش با مخاطبینش که به منظور رفع شبهات و رسیدن به حقائق برپای داشت دیالکتیک نامید. و این روش مباحثه و گفت و شنود امروزه نیز به نام «روش دیالکتیکی» یا «روش سقراطی» معروف است.

افلاطون نیز اصطلاح دیالکتیک را به روش خاص خود اطلاق کرد که هدفش دستیابی به شناخت حقیقی بود. به باور او، از راه پی گیری خرد و خرد ورزی و همراه با عشق، باید نفس انسانی را به سوی درک کلیات یا «مُثل» راهنمایی کرد که از دید وی حقایق عالم به حساب می آمد. او روش خاص خود

را برای دست یابی به این نوع شناخت، دیالکتیک نامید و آثارش را نیز که در بسا از موارد بیان گفته های استاد دوست داشتی اش سقراط است در قالب بحث و گفتگو و یا به عبارت دیگر به روش دیالکتیکی نوشت.

و اما در رابطه به کاربرد روش دیالکتیکی از جانب ارسطو شاگرد و منتقد افلاطون باید گفت که برخی از مفسران آثار وی به این باوراند که او از روش اثباتی یا همان روش پوزیتیویستی و یا تجربه گرایی استفاده می کند و برخی دیگر را عقیده بر آن است که روش او بر مبنای قیاس استوار است و عده بی مدعی اند که او از روش دیالکتیکی بهره جسته است. اما آنچه که مسلم است این که برای ارسطو دانش، مطالعه و تحقیق با مشاهده و بررسی آغاز می یابد، و بدون بررسی جوانب مختلف یک موضوع به درستی و یا نادرستی آن حکم نمی کند، ضمناً او به این باور است که هر مطلبی در خود حقیقتی رانفته دارد، لذا باید با مطالعه دقیق آن مطلب حقیقت بنهفته در آن را دریابیم. و از آنجایی که در آینده نیز پیرامون روشها و باورهای این فیلسوف بزرگ گفتنی های مفصل تری خواهیم داشت، در اینجا به همین قدر بسنده می نمایم.

هگل نیز به تاسی از روش ابداعی هراکلیتوس و در ادامه نظریه وی، منطق و روش ویژه خود را برای کشف حقایق «دیالکتیک» نامید. و وجود تضاد و تناقض را شرط تکامل ذهن و طبیعت دانست و معتقد بود که پیوسته ضدی از ضد دیگری زاده می شود. مارکس و انگلس با به کار بردن هسته منطقی دیالکتیک هگل و وارد کردن تغییرات ماتریالیستی در آن، ابهامات موجود در آن را زدودند و آنرا در شکلی کاملاً تازه و انقلابی عرضه نمودند، که به نام «ماتریالیسم دیالکتیک» شهرت یافته و بازتاب دهنده حرکت، تحول و دگرگونی در تمام عرصه های مادی، اجتماعی، اقتصادی، اخلاقی و طبیعی می باشد. در حقیقت، ماتریالیسم دیالکتیک، ترکیبی است از فلسفه مادی قرن هجدهم و منطق هگل که مارکس و انگلس این دو را به یکدیگر به گونه بی دقیق و نظام مند درآمیختند. منظومه فکری و فلسفی هراکلیت بر دو پایه اساسی استوار است:

۱ - حرکت و تپش دائمی و مستمر تمامی اجزای کائنات: او به این باور بود که «همه چیز در حرکت است». همه چیز در گذر است و هیچ چیز پابرجا نیست، در همین راستا گفته معروفی از او به یادگار مانده است

و آن این که: ما هیچ گاه نمی توانیم در یک رودخانه دو بار قدم بگذاریم و شناور شویم، زیرا هر بار که پا در آن رودخانه بنهیم آب دیگری بر روی پای ما جریان خواهد داشت! کما این که ما خود نیز هر بار آن آدم قبلی نبوده و تغییر کرده ایم؛ لذا این تغییر و دگر دیسی و تحول دائمی جهان را می توان پایه نخست تفکر فلسفی و جهان بینی هراکلیتوس به حساب آورد

۲ - کشمکش و مبارزه اضداد در جهان:

دومین رکن اساسی فلسفه او را کشمکش و مبارزه مستمر و دائمی اضداد در جهان تشکیل می دهد زیرا او به این باور بود که جهان همواره بستر و پرورشگاه اضداد است. به نظر او جهان را نه خدایان و نه انسان آفریده است، بلکه تضاد و مبارزه اضداد باعث حرکت، زنده گی، دگر دیسی ها و تطورات آن می شود. اگر ما هیچ گاه بیمار نشویم، هیچ وقت هم درک نخواهیم کرد که سلامتی چیست. اگر ما هیچ گاه گرسنه نشویم، هرگز لذت سیر بودن را نخواهیم فهمید. اگر جنگی وجود نداشته باشد، ارزش صلح معلوم نخواهد بود و اگر زمستان نباشد، آمدن بهار هم جذابیت و شکوهی نخواهد داشت.

هراکلیت معتقد بود که خوب و بد هردو جایگاهی ضروری در هستی دارند و بدون وجود اضداد در کنار یکدیگر، جهان به پایان می رسد. او مرگ یک موجود زنده را لازمه زنده گی فرد دیگری می داند، بدی و نیکی را یکی می داند که فقط در نظر ما متفاوتند، خوشی و بدحالی را لازم و ملزوم هم می داند. هراکلیت باور داشت که «خدا» همانا روز و شب، زمستان و تابستان، جنگ و صلح و گرسنه گی و سیری است.

او همزیستی ستیزه جویانه و تنش زای اضداد را مایه تداوم حیات و رمز بقای کائنات می داند. و جنگ و ستیز را می ستاید، چنان که گفته است: «جنگ پدر و پادشاه همه گان است. اوست که برخی را خدا و برخی را انسان ساخته و برخی را برده و برخی را آزاد کرده است و همه چیز در نتیجه ستیزه به وجود می آید و از میان می رود.»

چنان که می دانیم وحدت و مبارزه اضداد و تحریک و تنش دائمی میان آن ها که شالوده فکری و فلسفی هراکلیتوس را تشکیل می دهد در آرا و نظریات دو فیلسوف بزرگ قرن نوزدهم یعنی هگل و کارل مارکس آشکارا قابل رویت هست، منتها با این تفاوت که دیالکتیک هراکلیتوسی مبتنی بر دورکن و دیالکتیک هگل و مارکس بر سه رکن (موضوع - ضد موضوع - ادامه در صفحه ۲۱)

آراء و نظرات فلاسفه و...

ترکیب) یا (اثبات - نفی - نفی در نفی) ویا (در خود - برای خود - برای خود - در خود و برای خود) که همان (تز - انتی تز - سنتز) است استواری باشد. تا قبل از هگل دیالکتیک عبارت بود از فن اثبات (اصطلاح سقراطی) و فن انکار (اصطلاح ارسطویی) که هر دو بر مبنای اصل محال بودن اجتماع ضدین اسطوار بود مگر هگل آنرا با به کارگیری مراحل سه گانه فوق الذکر به صورت (اثتلاف ضدین) یا (وحدت تضادها) در آورد که تا امروز در مباحث فلسفی به کار برده می شود.

از سوی دیگر همه می دانیم که دیالکتیک فلسفه هگل عبارت است از انتزاعی که در هنگام رویارویی دو نیروی متضاد در وقایع تاریخی و رویدادهای تعیین کننده در تاریخ به وجود می آید. همچنان می دانیم که دیالکتیک هگلی دیالکتیک ایده نالیستی عینی بوده و با دیالکتیک مارکس و انگلس متفاوت و ناهمگون است، کارل مارکس در زمینه تفاوت میان روش خودش با روش هگل می نویسد: «پایه روش دیالکتیک من نه تنها متفاوت از هگلی، بلکه مستقیماً در مقابل آن قرار دارد. از نظر هگل، فرایند تفکر حتی تحت نام ایده، در یک موضوع (نهاد) مستقل به کار می رود که عقل فعال (خالق) واقعیت است و تنها پدیده‌های بیرونی خود را تشکیل می دهد. برعکس برای من، ایده آل چیزی غیر از واکنش ذهن انسان و ترجمان ماده نیست» (کلیات آثار مارکس/ انگلس، ج ۲۳ ص ۲۷)

مارکس و انگلس در رابطه به ماتریالیسم دیالکتیک بیان داشته اند که: «مفاهیم ذهن ما دوباره به جای چیزهای واقعی، تصاویر این یا آن مرحله مفهوم مطلق جهان خارج و اندیشه انسان را مادی درک می کند، دیالکتیک به علم عمومی قوانین حرکت سیر می کند (کلیات آثار مارکس/ انگلس، ج ۲۱ ص ۲۹).

از آنجایی که در آینده نیز در این زمینه ها صحبت هایی خواهیم داشت در اینجا به همین قدر بسنده می نمایم.

۲ - ۳ : لوگوس هراکلیتی و بازتاب آن در مسیر تاریخ:

تحول تفکر یونان از اسطوره باوری به خردورزی و فلسفه پردازی و طرح اندیشه «آرخه» توسط تالس ملطی و پیگیری منظم آن از جانب شاگردان و اتباع مکتب فلسفی او باعث شد تا در امتداد این سیر متعالی و گسترش یابنده تفکر، هراکلیتوس آتش را منشأ تمامی

پدیده های جهان دانسته و از «عقل جهان» یا «قانون جهانی کلی و همه گانی»، که برهستی حکم فرماست، سخن به میان آورده و آنرا «لوگوس» بنامد.

لوگوس و مشتقات آن از آن زمان تا همین الان در آثار فلاسفه متفکران در معانی و مفاهیم گوناگونی به کار گرفته شده است، مگر می توان بادر نظر داشت همگونی ها و نزدیکی های این مفاهیم و با اجرای یک سلسله جرح و تعدیل ها همه را در سه دسته کلی جمع بندی کرد، که عبارتند از:

۱ - کلمه

۲ - قاعده و قانون

۳ - عقل

سه مفهوم فوق به ترتیب بیانگر سیر تحول مفهوم این واژه در یونان باستان است. این اصطلاح قبل از کاربردش در حوزه فلسفه به حوزه عادی کاربرد زبان تعلق داشت و روند انتقالش به قلمرو تفکر فلسفی به گونه ای تدریجی صورت پذیرفته و آرام آرام از مفاهیم فلسفی ویژه ای برخوردار شده است، چنان که در آثار هومر و هسیود این واژه بیشتر به معنی حکایت، روایت، و کلمه به کار رفته است. و بعدها اندیشمندانی چون فیثاغورس و هراکلیتوس آن را در معانی ای چون نسبت، قانون و قاعده و خرد جهان شمول به کار برده اند. و اما در قدم بعدی اناکساگوراس آنرا به معنی عقل ویا (ریزن) به کار برده است. در فلسفه یونان باستان کم از کم تا زمان فلسفه افلاطونی میانه و مهمترازان تا دوران فلسفه نوافلاطونی لوگوس اصل اول محسوب می شد. ازدید فیلسوفان رواقی که حوزه درسی شان در یکی از رواق های آتن منعقد می شد لوگوس «عقل کل و علت العلیل» نظام آفرینش بود.

سوفسطائیان نیز لوگوس را در معنی توانایی سخنرانی و اثر گذاشتن بالای مخاطبان به کار می برده اند، البته با چشم پوشی از این که سخنان به کار برده شده از مصداقیت و نزاهت برخوردار می بود یا نه. کاربرد این چنانی لوگوس فیلسوفان اخلاق مداری چون سقراط، افلاطون و ارسطو را واداشت تا در واکنش به آن، روی معانی حقیقی این واژه روشنی انداخته مرز میان لوگوس حقیقی و دروغین را مشخص نمایند.

افلاطون تاکید بر آن دارد که سقراط در مکالمات خویش مخاطبینش را به لوگوس حقیقی و یقینی مفاهیم اخلاقی هدایت می کرد و آنان را به کردار نیک و درستی که توسط حواس دچار بی توجهی شده بود رهبری می

کرد. افلاطون این سعی و تلاش استاد خویش را در راستای تبدیل عقول معیوب و نادرست مخاطبان به عقول فرهیخته و نژیبه دانسته و آن را مورد ستایش قرار می دهد. بنابراین یکی از معانی لوگوس ارائه «تعریف درست» است که سقراط به آن می پرداخت.

سقراط واژه «لوگوس» را برگرفته از فعل «لیگین» (legein) می دانست که از معانی متعدد آن می توان به «سخن گفتن»، «بیان کردن»، «توضیح دادن» و «معنا دادن» اشاره کرد. بدین ترتیب زبان به موجب فعل legein از صرف صدا زدن و اشاره کردن بر می گذرد و با مفاهیمی همچون «بیان»، «توضیح» و «معنا» پیوند می یابد، لذا او معمولاً آنرا، چنانکه گفته آمد، در معنی «ارائه تعریف درست» از ایده ها و پدیده ها به کار می گماشت. و در دیدگاه افلاطون نیز سرشت اساسی زبان، قابلیت بیان هستی موجودات به شیوه خاص خود است، خواه در قالب نام، خواه در قالب صفت و خواه در قالب گزاره (مفردات و مرکبات زبانی) که این قابلیت بیانی در تعبیر لوگوس و مشتقاتش صراحت می یابد.

ارسطو نیز لوگوس را بیان معنی دار و مرکب دانسته و آنرا در معانی گوناگونی به کار می گمارد که از آن جمله می توان سخن، رساله، جمله، قضیه و قیاس را یاد آورد که بیشتر کاربرد منطقی دارند.

همچنان او در اخلاق نیز لوگوس را به «خرد ناب» که حد وسط افراط و تفریط است همگون می شمرد و در متافیزیک نیز آن را با مصطلحاتی چون «جوهر» و «صورت» و «ماهیت» اشیاء همطراز می دانست. و بدون این که در مورد پیوند میان «نوس» یا همان خرد ناب با لوگوس حرفی به میان آورد، یاد آور می شود که این «نوس» است که جهان را به حرکت در می آورد نه «لوگوس».

ارسطو به منظور روشن شدن هر چه بیشتر معنی لوگوس در برابر آنچه که سوفسطائیان از آن بهره می جستند در رساله «شعر» که «فن خطابه» نام گرفت فن سخنوری (ریتریک) را مطرح و آنرا بر مبنای سه گانه زیرین استوار ساخت:

۱ - ایتوس:

تلاش سخنور است تا در نزد مخاطبین و شنونده گانش خرد مند، اخلاق مدار و عمل گرا به نظر آید و واقعا این طور هم باشد که راستی و درستی و دوری از دورنگی و دورویی از نخستین ملزومات آن است.

آراء و نظرات فلاسفه و...

۲- پتوس:

و آن این که سخنوربا تکیه برحس زیبایی شناختی شنونده گان و بدون این که با احساسات آنان بازی کند با شیوه بیان احساس برانگیز فضای همدلی و صمیمیت را با ایشان ایجاد می نماید..

۳- لوگوس:

و اما لوگوس مبتنی است بر استدلال ها و براهین موجّه و خرد پسندی که توانایی آنرا داشته باشد تا عقل و شعور شنونده را قانع سازد، که راستین بودن و نزاهت از نخستین شرط های آن به شمار می آید.

به باور ارسطو «لوگوس» کلمه بیست اثری و ملکوتی که نباید معنی غایی نهفته در آن را نادیده گرفته و هرگوش و اندیشه نابخردانه رابه وسیله آن توجیه نمود.

در متون دینی یهود ارتباط تنگاتنگی میان لوگوس و امر آفرینش و تقدیر و وحی برقرار بوده و متکلمین یهودی به ویژه فیلون اسکندرانی فیلسوف و متکلم پرآوازه یهودی هلنی لوگوس را طرح خداوندی و قدرت او برای تداوم آفرینش و برابر با پیامبر و رسول می پنداشتند. چنان به نظر می آید که در نگاه فیلون لوگوس به گونه یی با «مُثل» که به باور افلاطون در بردارنده والاترین و کاملترین و بنیادی ترین نوع حقیقت می باشند گره خورده بود.

واژه لوگوس در ترجمه یونانی عهدعتیق موسوم به ترجمه هفتاد Dabar است. Dabar علت بنیادی همه چیز است که با «پیام و عمل» تجلی پیدا می کند (مزمور ۱۰۷:۲۰ و تثنیه ۳۲:۴۶-۴۷). برای درک بهتر این واژه ضروری است که به پیش زمینه های اعتقادی یهودیان پیرامون مفهوم حکمت اشاره شود زیرا که یکی از مفاهیم بنیادی لوگوس حکمت می باشد. لذا به باور یهودیان خدا از طریق حکمت خود جهان را آفرید، از این رو حکمت ریشه در ذات خدا دارد. این حکمت در تورات به عالی ترین شکل ممکن جلوه گر می شود. اما در عهد جدید حکمت الهی در مسیح تجلی می یابد و فراتر از آن خود مسیح را به عنوان حکمت خدا معرفی می کند (لوقا ۲:۴ و مرقس ۶:۲ و اول قرنتیان ۱:۳۰).

بدین سان آنچه در عهدعتیق ریشه در ذات خدا داشت در عهد جدید در شخص مسیح تجسم پیدا می کند. به این شرح که از نظر متکلمان مسیحی لوگوس (کلمه) یا مسیح است و جنبه ای الهی دارد، چنان که در مقدمه

انجیل یوحنا لوگوس و مسیح یکی پنداشته می شود یعنی حالت انتزاعی ندارد و صرفاً مظهر و نمود و در ظرف هم تجلی می یابد. دیده می شود که لوگوس در انجیل یوحنا از معنی عقل به معنی «کلمه» تغییر جهت می دهد، و گفته می شود «در آغاز کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود...»

کلمنت اسکندرانی از بزرگترین متفکران مسیحی قرون نخست میلادی برای این که نشان دهد لوگوس همه چیز و همه جا را در بر می گیرد، گفته بود: لوگوس آلفا و امگا است (حروف اول و آخر الفبای یونانی)

مسیح همچون حکمت، عامل خلقت است (یوحنا ۱:۳ و ۱۰). مسیح پیام و کلام خدا یعنی «لوگوس» به بشر است (یوحنا ۱:۱). در او نقشه و هدف الهی برای بشر نمایان می شود. در مسیح تفکر خدا پدیدار می گردد. در پاسخ به این پرسش که چرا یوحنا به جای واژه ُ حکمت از لوگوس استفاده کرد؟ باید گفت که:

اولاً، لوگوس بر علاوه معانی الهیاتی دیگر، مفهوم حکمت را نیز در خود داشت و به علت گسترده گی معانی واژه لوگوس گزینه بهتری بود. ثانیاً، یهودیان تورات را سمبل حکمت می دانستند، حال آنکه در دیدگاه مسیحیان تجلی غایی این حکمت در مسیح بود، از این رو واژه ُ لوگوس به لحاظ بشارت برای مسیحیان انتخاب بهتری تلقی می شد. از سوی دیگر، اطلاق ضمیر مؤنث به حکمت در عهدعتیق به خوبی نمی توانست تجلی لوگوس در مسیح را نمایان سازد.

لوگوس بیانگر ازلیت و پیش موجودیت مسیح است که در آغاز آفرینش جهان معنی و زنده گی را شکل داد. لوگوس نمایانگر یگانه گی ذات مسیح با خداست. لوگوس مکاشفه ُ تفکر و شخصیت خداست.

متکلمان نسطوری برای این که یکتاپرستی خویش را به گونه یی با تثلیث کاتولیکی تلفیق داده و توجیه نمایند به استدلال هایی دست یازیده اند که در خور یادآوری است و اما در اینجا بادر نظر داشت گنجایش محدود این مقال تنها به یک مورد از آن بسنده می کنیم و آن این که تیموتی اول اسقف نسطوریان در حدود سال ۱۶۵ عرب ها (هجری قمری) در مناظره یی با المهدی خلیفه عباسی درباره ُ «کلمه خدا» بودن عیسا و «پسر خدا» بودن وی، تاکید بر آن دارد که کلمه جسم گردید تا جهانیان را نجات بخشد. و در باب آفرینش ازلی می آفراید که عیسا از آن رو «کلمه» است که از پدر پیش از زمانها و جهانیان زاده شده است، درست مانند فراریزش و

تراوش نور از خورشید؛ و از آن رو انسان است که از مریم باکره در یک زمان و مکان ویژه به وجود آمده است. اما زاده شدنش از مادر نیز بی میانجی بودن نطفه رخ داده است، لذا آفرینش او از پدر «ازلی و جاودانی» و از مادر «زمینی و زمانمند» بوده است... تیموتی با این استدلال خویش می خواهد ثابت سازد که، هر چند مسیح هم کلمه و هم انسان است، اما این هر دو یکی هستند و به هیچ صورت دو موجود و دو ذات مستقل و جدا نیستند. و در پاسخ به خلیفه که آیا کلمه و روح از «خدا» جدایی پذیر اند یا نه؟ مانند یوحنا دمشقی، بادت یازیدن به الگوی نور و خورشید، جاودانه گی و ازلیت کلمه و روح را نشان داده می گوید اگر کلمه و روح آفریده و مخلوق باشند، این نکته را می رساند که زمانی خداوند بدون عقل (کلمه) و زنده گی (روح) بوده است، و این منافی شأن خداوند است.

از آن جایی که قرآن در واقع کتابیست مربوط به عرب های نسطوری ساکن در میان رودان و سرزمین های پهناور خراسان بزرگ و بیانگر باورها و آموزه های یکتا پرستانه این فرقه؛ آشکارا می بینیم که ضمن رد تثلیث جسدی «پدر، پسر و روح القدس» از کاربرد «کلمه و مشتقات آن» همان معانی یی را یافته می نماید که متکلمان نسطوری در نظر داشته اند و آن عبارت است از:

- ۱- در معنای سخن که میان مسلمانان و مسیحیان یکی است و از آنان خواسته می شود که به سوی آن روی بیاورند، سوره سوم (آل عمران) آیت ۶۴
- ۲- در معنای وعده پروردگار، سوره یازدهم (هود) آیت ۱۹
- ۳- در معنای وعده یی که به بنی اسرائیل داده شده و تحقق یافته است، سوره هفتم (الأعراف) آیت ۱۳۷
- ۴- در معنای سخن پروردگار، سوره بیستم (طه) آیت ۱۲۹ و سوره بیست و سوم (المؤمنون) آیت ۱۰۰
- ۵- در معنای فرمان تحقق یافته خداوند، سوره چهاردهم (غافر) آیت ۶
- ۶- در معنای سخن جاودان، سوره چهل سوم (زخرف) آیت ۲۸
- ۷- در معنای سخن پاک که مانند درخت پاک ریشه اش ثابت و شاخه اش در آسمان است، سوره چهاردهم (ابراهیم) آیت ۲۴
- ۸- به صورت جمع مؤنث سالم (کلمات) در معنای هوشدار، سوره دوم (البقره) آیت ۳۷.

ادامه در صفحه ۲۳

آراء و نظرات فلاسفه و...

۹- به صورت جمع مؤنث سالم (کلمات) در معنای وعده های خداوند، سوره دهم (یونس) آیت ۶۴

۱۰- به صورت جمع مؤنث سالم (کلمات) در معنای سخنان و گفتارهای خداوند، سوره شصت و ششم (تحریم) آیت ۱۲ و سوره ششم (الانعام) آیت ۱۱۵ و سوره هجدهم (الکهف) آیت ۲۷ و سوره هشتم (الأنفال) آیت ۱۷۷

۱۱- به صورت جمع تکسیر (کَلِم) در معنای سخنان خداوند که یهودیان آنرا تحریف کرده اند و به موجب آن مورد سرزنش واقع شده اند، سوره چهارم (النساء) آیت ۶۴ و سوره پنجم (المائده) آیت ۱۳ و آیت ۴۱.

در عرفان و "علم کلام" اسلامی نخستین کسانی که مفهوم لوگوس را طرح و تدوین و تئوریزه کردند محیی‌الدین محمد بن علی بن محمد بن العربی طائی حاتمی (زاده ۲۶ ژوئیه ۱۱۶۵ - درگذشته ۱۶ نوامبر ۱۲۴۰ میلادی) معروف به «محیی‌الدین ابن عربی و شیخ اکبر» و پس از وی عبدالکریم قطب‌الدین بن ابراهیم (۷۶۷-۸۰۵ یا ۸۲۶ق)، عارف و متصوف أهل بغداد و از نواده گان شیخ عبدالقادر گیلانی مشهور به «جیلی» است.

محمی‌الدین با کشف و شهودها و سیروسلوکها و استدلال‌های ماروائی و خیال پردازی‌های واهی خویش بخش دوم عرفان اسلامی یعنی بخش نظری و فلسفی آن را ابداع و پی ریزی کرد. چنان که متکلمین و متصوفین بعد از او به شمول مولانا جلال‌الدین بلخی که از معاصران وی نیز بود عموماً ریزه خوار سفره او شدند. او در کتابی تحت عنوان «فصوص الحکم» (نگینه‌های حکمت) که در میان صدها کتاب و رساله اش شاهکار وی به شمار می‌آید به تأسی از متکلمان مسیحی «محمد بن عبدالله» پیامبر مزعوم اسلام را به مثابه بنیان گذاردین اسلام، در جایگاه عیسای مسیح و لوگوس و عقل کل قرارداد و او را «کلمه الله» می‌نامد.

عبدالکریم قطب‌الدین بن ابراهیم جیلی کتابی دارد تحت عنوان «الانسان الکامل» که در آن اصول وحدت وجود را به شیوه ابن عربی، شرح و نظام وجود را بر اساس عقاید وی به دقت ترسیم می‌کند.

در واقع، این کتاب نمودار کاملی از هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روان‌شناسی تصوف، پس از عصر محیی‌الدین ابن عربی، به شمار می‌آید. واز آن جا که در این زمینه‌ها بعداً نیز به تفصیل سخن خواهیم گفت؛ در این جا به همین مختصر بسنده می‌نماییم.

و اما در مورد مقام و جایگاه «لوگوس» در منظومه فکری هراکلیتوس باید گفت که او آنرا محور نظم کائنات و اصل عقلانی حاکم بر جهان بر می‌شمرد، و نیز آنرا نیروی مادی می‌دانست که چون شعله آتش به همه جا و همه گان گرمی و روشنایی می‌بخشد. و برای این واژه حیثیت و مقامی قائل بود که می‌توان آنرا «خدا» پنداشت درست همانند جایگاهی که انکسی ماندروس برای واژه «اپیرون» قائل بود. خدای هراکلیتوس یقیناً خدای اساطیری نبود، زیرا به باور وی خدا و خدایی، مفهومی است جهان شمول و طبیعی است که همواره در حال تغییر بوده و در برگیرنده اضرار می‌باشد، همچنان او به این باور بود که حتی اگر ما انسان‌ها همیشه به یک شکل فکر نکنیم و آگاهی مان یکسان نباشد، باید نوعی «آگاهی جهانی» وجود داشته باشد که تمامی رویدادهای طبیعت را هدایت کند. این «آگاهی جهانی» یا «قانون جهانی» در همه یکسان است و انسان‌ها باید از آن پیروی کنند. لذا می‌توان گفت که او در تمامی دگرذیسی‌ها و اضرار در طبیعت، نوعی وحدت یا هستی می‌دید و آنچه را زمینه تمامی این تعبیرات و دگرگونی‌ها بود «خدا» یا «لوگوس» می‌نامید.

در پیوند به میراث فلسفی به جامانده از هراکلیتوس به گونه‌ی بسیار فشرده باید گفت که اگر او با گذاشتن نخستین پایه‌های نظام مند دیالکتیک تضاد و تکاپو و تنش در قلمرو فلسفه، زمینه‌های رشد و گسترش این روش فلسفی را از ثنویت هراکلیتی به سه گانه گی‌هگلی و ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی مارکس و انگلس فراهم نمود، هم او بود که با ایجاد و کاربرد واژه ویا بهتر بگویم اصطلاح «لوگوس» و پیراستن آن با معانی و مدلول‌هایی فرازبانی و فرازمینی و اثیری و "ملکوتی" درد سرها و سرگردانی‌ها و دغدغه‌های بزرگ و پیچیده‌ی رانیز به میان آورد که تا همین امروز که در قرن بیست یکم به سر می‌بریم و چیزی بیشتر از دوهزار پانچ صد سال از آن دوران می‌گذرد؛ دست‌آویزی شده است برای دین باوران و متکلمان و متصوفان یهودی و مسیحی و مسلمان و سائرایدتالیست‌ها و خرافاتیانی که با چشمانی بسته در آفاق و انفس وافلاک به "سیروسلوک" و "کشف و شهود" و "بحث و فحص" و "رقص سماع" و "حق

هوگفتن" در حلقه‌های صوفیانه مشغول اند و حاضر نیستند تا جهان و مافیها را و انسان و جامعه را با چشمان باز نگریسته و پیوندها و مراودات و سوخت و ساخت‌های جاری و موجود میان آدم‌ها و گوناگونی‌های میلیاردی پدیده‌های طبیعی را ریشه‌یابی نمایند.

برای معلومات بیشتر در مورد مطالب این بخش (۲-۱) و (۲-۲) و (۲-۳) رجوع کنید به:

Newmann, N.A., the Early Christian-Muslim Dialogue: A Collection of Documents from the First Islamic Centuries (632-900 A.D), Interdisciplinary Biblical Research Institute, 1993.

https://www.facebook.com/notes/jahanshah-rashidian/%D8%AD%D8%B1%DA%A9%D8%AA-%D8%AF%D8%B1-%D9%81%DB%8C%D8%B2%DB%8C%DA%A9-%D9%88-%D9%81%D9%84%D8%B3%D9%81%D9%87/10154600932716664/?comment_id=10154603178636664

ادامه در صفحه ۱۸

**امر رهایی و آزادی بدون
سازمانیابی، شکل‌پذیری
طبقه کارگر و ایجاد حزب
سوسیالیستی کارگری میسر
نیست. به پیش در راه ایجاد
یک چنین گردانی!**



Workers Socialism

Workers Socialist Organization of Afghanistan

A political and analytical journal

Issue 59

September 2020

در دفاع و حمایت از اعتصابات و مطالبات جنبش کارگری در ایران

تحقق خواسته‌ها و مطالبات رفاهی و طبقاتی مشترک اداء نمایند.

سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان در ضمن حمایت بی‌دریغ از اعتراضات کارگری و تحقق مطالبات و خواسته‌های جنبش طبقه کارگر در ایران از کارگران مهاجر افغانستانی و خانواده‌های آنها می‌خواهد که به این جنبش عظیم پیوسته و نگذارند که بورژوازی و حکومتش به انفکاک و نفاق در صفوف کارگران تحت عنوان "خودی" و "بیگانه" دامن بزند و مانعی بر سر راه همبستگی و مبارزه متحد طبقه کارگر علیه ستم و استثمار سرمایه‌داری ایجاد نماید.

پیروز باد اعتراضات شکوهمند طبقه کارگر در ایران!

نابود باد سرمایه‌داری!

نابود باد جمهوری اسلامی سرمایه!

زنده باد سوسیالیسم!

شورای مرکزی سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان

و دامنه و وسعت آن بار دیگر توجه همه جنبش‌های حق‌طلبانه اجتماعی و در کل جامعه ایران را به نقش تعیین کننده و قدرت بی‌نظیر طبقه کارگر برای شکل دادن به آینده آزاد و برابر معطوف ساخته است.

جمهوری اسلامی سرمایه مانند گذشته تلاش کرده و می‌کند که با توسل به ابزار ارباب و تهدید و یا سرکوب خشن، جنبش بپاخواسته مردم آزادی‌خواه در پیشاپیش آنها جنبش طبقه کارگر را به تمکین وادارد تا تداوم حیات ننگین و جنایت‌بارش را ضمانت نماید. جمهوری اسلامی در تمام دوران حاکمیتش تلاش نموده تا بار تمامی بحران‌های اقتصادی و سیاسی جاری را بر دوش طبقه کارگر ایران بگذارد و هزینه سنگین بحران و نیز تحریم‌های اقتصادی فزاینده را از سفره خالی طبقه کارگر بردازد.

کارگران و مهاجران افغان بخش جدائی‌ناپذیر و در عین حال ضعیف‌ترین و تحت ستم‌ترین بخش طبقه کارگر در ایران هستند که سالیان درازی مورد تعرض و توحش لجام گسیخته قرار گرفته اند. در جدال کنونی و اعتصابات رو به گسترش باید همه کارگران از جمله کارگران مهاجر افغانستانی به عنوان یک طبقه واحد و هم سرنوشت سهم خودشان را برای

اعتصابات کارگران هفت تپه که بیشتر از دو ماه از آغاز آن می‌گذرد مورد استقبال، حمایت و همبستگی بخش‌های دیگری از طبقه کارگر در ایران و جهان قرار گرفته است. دامنه اعتراضات کارگری هر روزه رو به گسترش است، در این مدت ده‌ها هزار کارگر در بخش‌های دیگر تولید از جمله صنایع نفت و گاز، هپکو در اراک، فولاد اهواز و سایر شهرها در اعتصاب قرار دارند و کارگران بخش‌های مختلف خواست‌ها و مطالبات یکسانی دارند و در تقابل با صاحبان سرمایه و رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی سرمایه و برای محقق شدن این خواست‌های برحق، با وجود متقبل شدن قربانی‌های فراوان تا همین اکنون نیز دست‌آوردهای انکارناپذیری و به یاد ماندنی‌یی به بار آورده اند.

گسترش دامنه اعتراضات کارگری در ابعاد فراگیر و به ویژه در بخش‌های مهم صنعتی بیانگر دور جدیدی از جدال طبقه کارگر در ایران علیه تعرض لجام گسیخته صاحبان سرمایه و رژیم سرمایه‌داری به معیشت طبقه کارگر و کل مردم محروم جامعه است. اعتصابات جاری